

در سراسر قرآن، پس از مسأله توحید که خداوند اینهمه به آن تکیسه و تاکید دارد و در هر کجا و هر شراطی، سخنی از آن بعیان می‌آورد و در کمتر آیه‌ای است که نتوان رد پایی از آن سراغ گرفت، مسأله "معاد" اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسأله‌ای است که قرآن با اصرار و تاکید تمام آنرا مطرح می‌سازد و آنچه در اثبات و قبولاندن آن به توده‌ها پای فشاری و جدیت دارد، بطوریکه می‌بینیم حدود نیمی از آیات قرآن، از آن سخن می‌گویند و اکثر آیات، آنرا در کنار توحید بکار می‌برند. حتی می‌بینیم که هر جا سخن از زندگی مادی و این جهانی انسان بعیان است و راه حل‌ها و چگونه زیستن‌ها را برای وی مشخص میکند، باز هم به نحوی مسأله را به آخرت و قیامت و معاد ربط می‌دهند و بخش عمده‌ای از رسالت انبیاء الهی را طرح و قبولاندن مسأله معاد برای توده‌ها میدانند.

**مقدمه :**

و اینها همه، بیکه ضرورت را و یک مسئولیت را برای ما، ما که خود را مسلمان میدانیم و معتقد به توحید و به معاد می‌باشیم و هر کجا که انکار کننده‌ای و یا مخالفی بباییم، بدفاع از ایمان و اعتقاد خویش برمیخیزیم و در برابر تحرات از مرزهای ایدئولوژیکی توحید و معاد، خود را مسئول حس می‌کنیم، طرح میکند که بر اساس آن، تک تک ما، مسلمانان معتقد به توحید و معاد، باید بفهمیم که چرا؟ چرا قرآن، با اینچنین اصرار و پافشاری عجیبی سخن در اثبات توحید و معاد و ابویژه معاد دارد؟ چرا فلسفه وجودی معاد اینچنین در قرآن مهم تلقی میشود که بعنوان بخشی از رسالت انبیاء و املسی

از اصول اعتقادی ما تلقی می‌گردد؟ ما که معتقدیم اسلام این آزادی است و ما که معتقدیم توحید و معاد، دو اصول عنده از اصول اعتقادی ما را تشکیل می‌دهند و هر مسلمانی موظف است که این اصول را آزادانه و مستقل از هر گونه تقلید و تبعیدی بپذیرد و بدانها مومن شود، اکنون هم موظفیم که ضرورت شناخت مسأله معاد را هر کدامان، فرد فردمان برای خویش طرح کنیم و بکوشیم تا آنرا نه بگونه‌ای تلقینی و تقلیدی بلکه براساس عشق و ایمان خویش بفهمیم، حس کنیم و از آن پس، با آن زندگی کنیم، زیستن با معاد!

از سوی دیگر ما به تنها امروز بلکه در همیشه تاریخ اسلام و تاریخ امتیان ابراهیمی شاهد بوده و هستیم که "مسأله معاد"، واقعا "بصورت یک مسأله غامض و پیچیده" مطرح بوده است که خود بخود چون با خود انسان اوتیسات دارد، سؤال برانگیز شده است. اما خیلی از ماها و شاید همه ماها، از ترس آنکه مبدا ایمان و اعتقادمان نسبت به خدا و نسبت به معاد سست شود، هر زمان که اشکالی و سئوالی در مورد معاد برآید پیش آمده است، بدنبال یافتن پاسخ آن نرفته‌ایم و برخلاف آنچه که اسلام و قرآن ما را بدان میخوانند کوشیده‌ایم تا بگونه‌ای تبعیدی آنرا بپذیریم و از نزدیک شدن بدان خودداری ورزیم. همواره بر سئوالات بیشتری که در ذهنمان نقش بسته است، پسرده کشیده و سرپوش گذاشته‌ایم تا مبدا دچار شک و تردید و تزلزل گردیم و پایه‌های ایمانمان سست شود. اغافل از آنکه ایمان همیشه پس از شک و تردید و سست شدن است که محکم و استوار میگردد و ایمان قبل از شک، تلقین و تعبیه و اطاعت گورگورانه است. باید در همه چیز شک کرد تا به یقین رسید. در حقیقت مرحله شک، حساسترین و باریکترین مرحله زندگی انسان است که با متزلزل ساختن او، وی را بر سر یک دو راهی انتخاب قرار میدهد: یکطرف فروریختن و متلاشی شدن و نابود گشتن است و یکطرف، فروریختن و متلاشی شدن دوباره از نو و با شالوده‌ای محکم ساخته شدن. هر کس باید این مرحله شک را پشت سرگذارد تا تکلیفش با خدا روشن شود. تا تکلیفش با خودش معلوم نگردد فرو بریزد و دوباره آن‌نو زنده شود. آنانکه شهادت آنرا ندارند که خود را به این مرحله برسانند و در شک فرو بروند، تا از یقین سر بر آورند، همواره در زندان اسارت تمیدها و کوریها و ناآگاهی‌ها و غفلت‌ها و جهل‌ها و بی‌خبریها و بردگیها خواهند ماند و خواهند مرد و بگفته قرآن: من كان في هذا اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا. آنکس که در اینجا کور باشد، بی‌شناخت و ناآگاه

و جاهل باشد ، در آخرت نیز کور و بی شناخت و جاهل خواهد بود .  
و برآستی که خود را برای رسیدن به ساحل یقین ، در دریای شک هلاک و  
تردیدها انداختن انتخابی بزرگ است که شواهدی بزرگ را لازم دارد و معاد  
مهمترین مسأله ای است که انسانها در برخورد با آن ، ناچار می شوند گیه یا  
سکوت را برگزینند و تعبد و تقلید را بپذیرند . و یا با شهامت بزرگ خویش ،  
دست به یک انتخاب بزرگ بزنند و برای رسیدن بسه یقین ابتدا شک  
کنند .

و اما امروز در جامعه خودمان ، ما با این خوشبختی بزرگ مواجهیم که  
نسل نوخاسته و انقلابی بی که بقول مرحوم شریعتی ، نسل واسط بین گذشته و  
آینده است ، جرات و شهامت آن را یافته است که بی باکانه خود را در دریای  
شک بیندازد تا آنچه را که یک عمر بصورت تقلیدی و تعبدی به او قبولانده اند  
در محک تجربه و شناخت قرار داده و اینبار براساس آگاهی و شناخت خویش  
بدان مومن گردد . این نسل از یکسو بر اثر تلاشها و مجاهدتهای بیدریغ معلم  
کبیر انقلاب به آن مرحله ای از رشد بینش مکتبی رسیده است که قادر نیست  
به این سادگیها دست از ایمان و عقیده خویش بردارد . و به اسلام و قرآن پشت  
کند و از سوی دیگر می بیند که قادر نیست آنچه را که مهمترین شالوده ها و  
ارکان ایمان و اعتقاد او را تشکیل داده اند ، همینطوری همچون گذشته ، بر اثر  
تکرا و تلقین بگیرد و این سرمایه های عظیم مکتبی خویش را نشناخته و نفهمیده  
معتقد شود .

این است که نسل امروز ما ، در حساسترین و باریکترین مراحل زندگی خویش  
قرار گرفته و از همه وقت بیشتر نیازمند و تشنه شناختن و فهمیدن و دانستن  
است . و بی هیچ تردیدی میتوان گفت که اگر آبی خوشگوار بگام تشنه این نسل  
ریخته نشود و آنانکه میتوانند او را در گذشتن از این دریای شک و تردید ، و  
رساندنش به ساحل یقین ، مدد رسانند ، عقب بنشینند و حتی در خفه ساختن او  
تلاش کنند ، این نسل به یأس و نومیدی خواهد رسید و همراه با مسردن او  
اسلام نیز خواهد مرد .

تلاشها و کوششهای زیادی شده است تا این نسل از خودی و غفلت و بی-  
خبری خویش بدر آید و خواب چند ساله اش آشفته گردد و در بیداری خویش به  
شک ( شک دکارتی یا غزالی یا شریعتی ) رسد . و خود این نسل نیز رنجها و  
مصیبتهای بیشماری را تحمل کرده است تا خود را به اینجا برساند . و اکنون

با تمام وجودش نیاز به یلور و یاورانی دارد که او را در سلامت گذشتن از دریای شک و رسیدن به ساحل یقین مدد رسانند .

اما بعنوان مثال در مورد همین مساله معاد ، ما بخوبی شاهدیم که در برابر آن ضرورت و مسئولیتی که اعتقاد به معاد ، بر دوش هر مسلمان میگذارد ، و در برابر این نیاز و عطشی که نسل نوحاسته و واسط ما که شهادت به شک انداختن خود را پیموده است ، حس نمیکند - جوامع علمی اسلامی ما و حتی آنانکه ( به اعتقاد خود ) خود را در برابر این نسل تشنه ، مسئول می بینند و خود را حافظ مرزهای ایدئولوژیک اسلام می شمارند ، در این زمینه هیچ کاری نکرده اند و هیچ توشه و توانی برای این مسافران خسته و درمانده ای که بسوی مقصد یقین در حرکتند مهیا نساخته اند تا آنها را بتوان تر و امیدوارتر ، راهی مقصد کنند . به جرات میتوان گفته که آنچه را در باره معاد و قیامت گفته اند و نوشته اند در برابر فریای نیاز و احتیاج این نسل ، در حکم قطره ای هم نیست . تازه در خیلی موارد هم باید این نسل را از نزدیک شدن به آنها بر حذر داشت ، چه آنکه نه تنها نیازی از او را رفع نمی کنند بلکه حتی بیش از پیش او را در دریای شک فرو می بوند و به یاس و نومیدی اش می کشانند . آنچه در باره معاد گفته و نوشته اند ، عمدتاً " در دو خط پیش می رود : خط اول نوشته ما و سخنانی است که ناشیانه کوشیده اند تا آنجا اعتقاد سست بنیان خویش که در تعبیدی پذیرفتن معاد خلاصه میشود ، دفاع کنند و طبعاً اینها کسه پاسداران جمود و بی خبری اند ، اکنون هم که دست به قلم برده و یا لب به سخن گشوده اند ، خود را در برابر هجوم بی امان این نسل یافته اند و از موضعی صرفاً " تعافعی و تنها و تنها برای حفظ خویش و نه حفظ ایمان و اعتقاد به معاد " وارد مفرکه شده اند . و پیداست که نوشته ها و سخنان ایشان ، بسرد نسلی که خود ، آنها را مورد تهاجم قرار داده است نمی خورد .

خط دوم نیز که خواسته است تا بر اساس مسئولیت گام بردارد و به کام تشنه این نسل و به حفظ ایمان و اعتقاد اسلامی وی ، فکر میگذرد ، روش انطباقی با علوم زمان را در پیش گرفته و کوشیده است تا بنحوی ، وجود معاد و قیامت را توجیه علمی و مد روز کند . هر چند که زحمات بی شائبه و مادقانه ایشان را نمی توان نفی کرد و ضایعه ، و بی فایده انگاشت ، اما باز بهر حال اعتقاد به اینکه از نظر علم فیزیک امروز ، وجود قیامت و زنده شدن انسان ، پس از مرگ ، قابل اثبات و قابل قبول است نمی تواند انبوه سئوالات و مشکلات

این نسل را پاسخگو باشد و فلسفه وجودی معاد را از دیدگاه قرآن برای وی توجیه و تائید نماید.

بهر حال می بینیم که این تازه یکی از مسائلی است که این نسل با آن روبروست و تازه اگر بر فرض محال آن را حل شده هم بینداریم ، باز هزاران مساله دیگر نیز موجود است که حتی تاکنون چه مرتجعانه و چه مترقیانه ، در مورد آنها کلامی هم گفته و نوشته نشده است . ما در اینجا برای چندمین بار ، اعلام خطر می کنیم . به تمام کسانی که خود معتقدند که مسئولیت شیعه بودن را می فهمند ، و نیاز سیری ناپذیر این نسل را درک می کنند و خود را در قبال حفظ ایمان و اعتقاد اسلامی خویش مسئول حس میکنند ، اعلام خطر میکنیم که اگر دست از عمده کردن مبارزات سیاسی در برابر مبارزات ایدئولوژیک برندارند و به یک مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی روی نیاورند ، اگر از پشت کمرین پنه خواسته و نیاز این نسل و چشم پوشیدن بر روی واقعیت خودداری نکنند ، اگر نیروهای عظیم انسانی و تشکیلات گسترده خویش را در خدمت پیشبرد یک انقلاب عظیم فرهنگی در سراسر کشور بکار نگیرند ، اگر بجای تبلیغات و هوچیگریهای پوچ و بی محتوی که صرفاً " بکار سرگرمی توده ها و خود فراموشی این نسل غرق در شک و تردید می آید و برای مدتی نیاز درونی اش را از بیاباش میبرد ، به شناختن و شناساندن محتوای غنی و پر بار مکتب اسلام و قرآن نپردازند ، همواره با خرد بود ، این نسل سرگشته را نیز به دره سیاه پوچی و عیب خواهند برد و بی شک ، با نابودی این نسل ، اسلام نیز نابود خواهد شد . تا مگر قرنهایی بگذرد و افرادی چون سید جمال و شریعتی ، آن را دوباره از نو زنده کنند .

و ما امروز روی سختمان با خود این نسل نیز هست . اینان گمان نبرند که هفتیسه نباید در انتظار سفره گشاده بمانند تا لقمه آماده ای را بدشانسان گذارند - "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه" همه ما مسئولیم ، فرد فرد ما مسئولیت داریم که از این میراث عزیز مجاهدان و شهدایمان و امامان و رهبران و متفکران بزرگ اسلامی امان یاسداوی کنیم . و اکنون که به همت و پایمندی افرادی چون معلم شریعتی ، توانستیم از مرز تقلید و تمسک کورکورانه بگذریم ، و به سرز شناخت آگاهانه مکتبمان و ایمان و اعتقادمان برسیم ، نباید که توقف کنیم که : شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین خائل ا

ما نسل واسط ، و اسلام مورد اعتقاد ما ، امروز در سر خطرناکترین پیچ تاریخی خویش قرار گرفته ایم و تنها این ما هستیم که اگر احساس مسئولیت کنیم ، اگر به موقعیت خطیر خویش واقف گردیم و اگر به مسئولیتهای شیعه بودن خویش عمل کنیم ، قادر خواهیم بود که این پیچ خطرناک را بسلامت طی کنیم و بی تردید تاریخ آینده از آن اسلام و از آن ما خواهد بود . هر همه ما فرض است و واجب است که با تمام توان و تلاشمان و با تمام سرمایه های مادی و معنویمان بیاری اسلام بشتابیم که نجات ما و نجات نسلهای آینده ما در گرو نجات اوست . و بیش از همه ، و بیش از همه وقت به شناختن و شناساندن سرمایه های عزیز و گرانبه مکتبمان بشتابیم که اگر لحظه ای غفلت کنیم ، فرستها از دست میرود و زمان ، دیگر باز نخواهد گشت .

\* \* \*

اکنون که قریب به یکسال است که از آغاز فعالیتهای علمی سازمان روزمندگان پیشگام مستضعفین ایران میگذرد ، بروشنی محسوس است که پس از فقدان معلم کبیر انقلاب ، شهید شریعتی که ضربه جبران ناپذیری بر پیکر اسلام و بر پیکر همگی ما بوه ، موج تازه ای از ایمان و امید و انتظار در میان آنانکه به راه معلم عشق میوریدند و اسلام راستین را در آن می جستند در حال شکل گرفتن است و شورها و اشتیاقها و امیدها و انتظارها و دلگرمیها و عشقها و تکانها و حرکتهای بسیاری را در جامعه پس از انقلاب برانگیخته است و رفته رفته ، نسل عصیان کرده و واسطها درمی یابد که اگر کم شده خویش را در اینجا نجوید و نیاید ، در هیچ کجای دیگر نخواهد یافت . و پیوسته ، آنچه که پشتگرمی ما در انجام این وظیفه و رسالتمان بوده است ، صفا و صمیمیت و خلوصی بوده است که در چهره این عاشقان به اسلام و به حقیقت بعیدمان رسیده ایم و معاذ عشق می شده است که هر چه در آن است در این راه داریم یکبار کبیریم تا معترای صمیمیت و عاشق باشیم صمیمیت و عشق باشیم

در پس انجام این رسالت خویش بود که تصمیم گرفتیم تا برای اولین بار پس از مندا سال که از عمو این مکتب میگذرد ، بسراغ یکسانی از دست نخورده ترین و ناب ترین منابع عظیم انسان سازش یعنی " معابد " بروسیم و بکوشیم تا آگهی شده ، حتی دریچه ای را بروی این منبع عظیم و دست نخورده

باز کنیم . بی شک ، قدمی که ما در این دنیای ناشناخته ( معاد ) برمی‌داریم قادر نخواهد بود که نیاز بیکران این نسل را پاسخگو باشد . اما بدان امید هستیم که همین قدم اولیه ما بتواند راه را برای برداشتن قدمهای بعدی توسط خود این نسل باز کند و تمام کسانی که در این زمینه احساس نیاز به فهمیدن و دانستن و شناختن می‌کنند خود « این مسیر را پی گیرند و به انجام رسانند . جای گفتن نیست که ما ، همچون همیشه آماده هرگونه همکاری و همفکری با خواهران و برادران متعهد و مسئول خواهیم بود و تا آنجا که بتوانیم ، در پی‌موردن این مسیر آنان را مدد خواهیم رساند .

1.  $\frac{1}{2} \ln 2$

2.

3.  $\frac{1}{2}$

4.  $\frac{1}{2} \ln 2$

5.  $\frac{1}{2} \ln 2$

6.  $\frac{1}{2} \ln 2$

7.  $\frac{1}{2} \ln 2$

8.  $\frac{1}{2} \ln 2$

9.  $\frac{1}{2} \ln 2$

10.  $\frac{1}{2} \ln 2$

11.  $\frac{1}{2} \ln 2$

12.  $\frac{1}{2} \ln 2$

13.  $\frac{1}{2} \ln 2$

## فصل اول

### معاد و تردیدزدایی از آن

۱ - تردید در پذیرفتن معاد ، از کجا ریشه میگیرد ؟  
در بخشی که در مقاله " پراکسیس انسان ساز است یا پراگماتیسم ؟ " پیرامون " مسأله معاد " و رابطه آن با توحید و یا حرکت پیامبران داشتیم ، ضرورت طرح مسأله معاد را از جانب پیامبران دو ارتباط با هدفدار کنندگی و امید بخشندگی آن به توده ها ، دریاقتیم و دانستیم که چرا و چگونه مستکبرین از آن زیان میبرند و چرا با آن به مخالفت برمیخیزند . هم چنین به فلسفه وجودی جنت و جهنم که حاصل عملکردهای دوگانه انسان در زمینه های تقوی و فجور است نیز اشاراتی کردیم که لازم است قبل از ورود به بحث فعلی ، همه آنچه را که در پیروان مسأله معاد در مقاله مزبور گفته ایم ، یکبار دیگر و با تعمق بیشتر مورد مطالعه قرار داد .

و اما بحث فعلی را از اینجا آغاز می کنیم که اصولاً چه عواملی یا عاملی باعث پیدایش شک و تردید در مورد قیامت و معاد میشود و این شک و تردیدها عمدتاً " پیرامون چه مسائلی دوز میزند ؟ این شک و تردیدها یک ریشه تاویخی دارند و اینک ریشه موضوعی آن به این معنا که از یکسوی سلسله عواملی در طول تاریخ وجود داشته اند که به پیدایش این تردیدها دامن میزدند که میتوان آنها را عوامل بیرونی نیز نامید و از سوی دیگر خود موضوع قیامت و معاد ، از آنجا که بهتر حال یا خود انسان و خود فرد ارتباط میدهد ، الزاماً "سئوال بر انگیز و تردید آور است" ، که این عامل را میتوان عامل هرزگی نیز گفت . بنابراین این ما در اینجا قبل از آنکه وارد بحث های ریشه ای تری پیرامون معاد بشویم ،

ابتدا ریشه‌های تاریخی و موضوعی این تودیدها را مورد بررسی قرار می‌دهیم :

"معاد" ، که از ماده "المعد" به معنای "بازگشت به راه قدیم" (المود الی طریق القدیم) میباشد ، در مکتب اسلام ، مدلول آخرت ، زنده شدن دوباره ، و "جنت و دوزخ" قرار می‌گیرد . همانطوریکه در مقدمه نیز گفتیم ، پس از "موضوع توحید" ، مسأله معاد ، مهمترین و اساسی‌ترین مسأله‌ای است که قرآن بطرق گوناگون و در موقعیت‌های مختلف به بررسی آن پرداخته است . نه تنها پیامبر اسلام بلکه تمامی پیامبران و فرستادگان خداوند به طرح قیامت و معاد برای توده‌ها اهمیت میداده‌اند و آنرا پس از بیان توحید مهمترین و عمده‌ترین بخش از رسالت خویش بحساب می‌آورده‌اند\* که از سوی همواره مشکلترین و سخت‌ترین رسالت آنان را هم تشکیل میداده است . زیرا به دو دلیل ، قبول مسأله معاد و قیامت برای توده‌ها بسیار مشکلتر از قبول حتی توحید بوده است . اولاً در معاد ، پای خود انسان بمیان است و انسان در این فکر است که این خود اوست که پس از آنکه مرد ، دوباره زنده میشود ، در حالیکه در توحید پای خودش بمیان نیست و بسیار ساده‌تر از معاد میتواند آنرا بپذیرد . اما در معاد وقتی که سخن از زنده شدن "خودش" بمیان می‌آید نمی‌تواند به این سادگی بپذیرد که او ، چگونه پس از مردن و پوسیدن و تبدیل به خاک شدن ، دوباره زنده می‌شود و حساب و کتاب و کتاب پندس میدهد .

و ثانياً ، همواره در طول تاریخ ، این مستکبرین بوده‌اند که با سودجویی از این نقطه ضعف انسان در برابر پذیرش معاد ، میکوشیده‌اند تا آتش بی اعتقادی به معاد و در نتیجه به توحید و به پیامبران را در برون توده‌ها برافروزند .

گفتیم که رسالت انبیاء عمدتاً در بیان دو چیز خلاصه میشده است : یکی توحید و دیگری معاد\*\* و مشرکین و مستکبرین حاکم بر توده‌ها نیز همواره با این

\* - آیه ۶۲ بقره ، گویای همین حقیقت است : "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا (یهودی) وَالنَّصَارَى (مسیحی) وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ (توحید) وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (معاد) وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (پراکسیسی) فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" .

\*\* - رجوع کنید به بحث معاد در مقاله پراکسیسی

دو اصل به مخالفت بر این مخالفت است. اما مخالفت با اهل توحید، برای آنبان  
 بیشتریا مشکلاتی از مخالفت با اصل معاد بوده است. زیرا اگر بی‌نیازیم آنچه  
 توحیدی را که پیامبران از آن سخن امیگفته اند، با واری سر بیعد ربوبیت (توب-  
 الناس)، ملوکیت (ملک الناس) و الوهیت (الاناس) بوده است، این  
 مشرکین بنا بگفته خود قرآن به بعد بیوم آن: (الوهیت) معتقدان بوده اند و دو  
 بعد دیگر را (ربوبیت = زور، ملوکیت = زر) در انحصار خویش میدانسته اند:  
 "وَلَعْنُ سَأَلْتَهُمْ فَمَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ" و چنانچه از  
 ایشان پرسیده شود که چه کسی آسمانها و زمین را بیافریده است؟ همانا که  
 خواهند گفت: الله... (۲۵ لقمان)

اما اینان میدانستند که توحید پیامبران، صرفاً برسانی الوهیت جدا  
 شده از ربوبیت و ملوکیت نیست، بلکه توحیدی است بر مبنای ربوبیت و ملوکیت  
 که به الوهیت منجر میشود. به این معنا که الوهیتی را که انسان صرفاً به  
 عنوان توحید الهی شناختند و به توده‌ها معرفی می‌گرددند، از دیدگاه پیامبران  
 تنها پس از قبول و پذیرفتن ربوبیت و ملوکیت خداوند است که میتوان به آن  
 رسید (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ) و ایشان (مستکبرین)  
 با نیرنگی و حیل‌گری خویش، ربوبیت و ملوکیت را از توحید جدا می‌کردند و  
 آن را صرفاً در بعد الوهیت خلاصه می‌نمودند تا بنیادگن بتوانند آن دو بعد  
 را (یعنی زور و پول را) در انحصار خویش در آورند و حتی بکمک آن الوهیت  
 منفرد (تزویر)، حاکمیت خویش را توجیه شرعی و قانونی کنند. اما پیامبران  
 بسیار تیزبین‌تر و مکارتر از آنان بوده‌اند\* زیرا از همان ابتدا که به رسالت  
 مبعوث میشده‌اند و فریاد توحید برمی‌داشته‌اند، خطاب به توده‌ها چنین اعلام  
 میکردند که ایمان و اعتقاد این مستکبرین به الوهیت خداوند، پوشالی است  
 چرا که ایمان به الوهیت الله، جز در سایه ایمان به ربوبیت و ملوکیت او  
 امکان‌پذیر نیست و تکرار تیکه زورگویی زورمداران و مال‌اندوزی زورمداران در  
 جامعه حاکم است، الوهیت خداوند مفهوم نخواهد داشت و تخریب و تزیویری  
 بیش نخواهد بود.

در اینجا است که وقتی توده‌ها به این منطق مسلح شوند و بفهمند که اعتقاد  
 آنها به الوهیت الله، تنها زمانی ارزش خواهد داشت که آنها قبلاً ربوبیت

و مکر و مکرر الله و الله خیر الماکرین - آل عمران، ص ۵۴

و ملوکیت هر که جز او را نض کرده باشند. دیگر مستکبرین قادر به مقاومت در برابر آنها و فریب دادن آنها نخواهند بود. و به این ترتیب بوده است که مشرکین حاکم بوده‌ها، پیوسته در طول تاریخ هر مقابل سلاح توحید انبیاء شکست میخورده‌اند و یزاتو درمی‌آمده‌اند. اما همواره چنین بوده است که اینان در مقابل این شکست تمکین نمی‌کرده و پیوسته بدنبال وسیله‌ای دیگر می‌گشته‌اند که با آن، هم حرکت پیامبران و هم توحید ایشان را بکوبند و از شکست خویش مانع گردند. در این رابطه مهمترین عواملی که بدان متمسک میشده‌اند، عبارت از دو چیز بوده است: یکی بشر بودن پیامبران و دیگری مساله معاد\*.

از یکسو اینان بر اساس فہنیاتی که برای تودہ‌ها ساخته بودند میگفتند که اگر قرار باشد خداوند، پیامبری را برای انسانها بفرستد، این پیامبر نباید از جنس خود آنها باشد، بلکه باید از جنس ملائکه باشد. چرا که انسانها خود همیشه اسیر و محکوم جبر الہی و مشیت خداوندی هستند و توانایی آنرا که بدون کمک یک عامل غیبی و ماورائی بر این جیوها غلبه یابند ندارند. و از سوی دیگر با استفاده از آن حالت شک‌پذیری و تاباوری تودہ‌ها نسبت به مساله معاد، از آن، پیروان عثمانی میساختند برای کوبیدن حرکت انبیا تا هر چه بیشتر، افمان تودہ‌ها را مشوب سازند و آنها را نسبت به توحید نیز بی‌ایمان گردانند. آنچنانکه خود قرآن مطرح میکند (سوره یس آیه ۷۸) که استخوان مردہ‌ای را بدست می‌گرفتند و با لحنی مسخره آمیز در مقابل تودہ‌ها می‌گفتند: کیست که این استخوانهایی را که خاک پوسیدہ‌ای شده‌اند دوباره زنده کند؟! و یا می‌گفتند: "آیا وقتی که ما در بطن زمین کم شدیم، همانا آفرینش‌سو خواهیم داشت؟! (سجد ۱۵) و یا آنگونه که در سوره مومنون مطرح میکند (آیات ۲۵ و ۲۶)، اینان خطاب به تودہ‌ها می‌گفتند: "آیا (این پیامبر) شما را وعده میدهند که آنگاه که مردید و تبدیل به خاک و استخوانهایی شدید، بار دیگر (از دل خاک، زنده) بیرون آورده میشوید؟! - باور نکردنی است! - باور نکردنی است آنچه را که شما بدان وعده داده میشوید! - (بدانید که) آن، بجز زندگی دنیایی بیش نیست. (روند معمول چنین است که) ما می‌یریم و

\* - به بررسی آیات ۲۲ به بعد سوره مومنون، در مقاله پراگمیس (بحث معاد) توجه شود. (آرمان ۲۱).

زنده می‌شویم و هیچگاه از برانگیخته شدگان نخواهیم بود".  
اینچنین بوده است که آنها در ایمان توده‌ها نسبت به پیامبران تزلزل  
ایجاد کرده‌اند و سخت‌ترین و مشکل‌ترین مرحله حرکت انبیاء نیز از همینجا آغاز  
میشده است.

۲- تکیه تشریحی به معاد، عامل تردید زاینسی است:

با توجه به آنچه در باره حقیقت معاد از دیدگاه انبیاء در مقاله پراکسیس  
گفتیم، میتوان یک تفاوت آشکار و محسوس را بین معادی که پیامبران  
می‌شناختند و معرفی می‌کردند، با معادی که مستکبرین بتوده‌ها می‌شناختند  
و آنها می‌گویند مشاهده کرد. و آن اینکه پیامبران به نقش تبیینی معاد  
توجه داشته‌اند در حالیکه مستکبرین، به تشریح معاد می‌پرداخته‌اند و (توده‌ها  
را به مکانیسم معاد متوجه) می‌ساخته‌اند. (دقت شود) به عبارت دیگر،  
هدف پیامبران از معاد مورد نظرشان این بوده است که هدفداری آفرینش و  
معنی‌داری هستی و تکامل طبیعت و انسان را روشن سازند و به توده‌ها بفهمانند  
که اولاً "هستی و انسان دارای حرکت و تغییر و تحول است و در ثانی این تغییر  
و تحول، یک جهت تکاملی دارد. و لذا، اولاً" وضع طبقاتی‌یی که امروز بشر  
جامعه حاکم است، ثابت و همیشگی نخواهد ماند و هر زمانی که شما آزاده‌ کنید  
این وضع دگرگون خواهد شد و در ثانی این دگرگونی در جهت بهتر شدن و متعالی  
شدن پیش خواهد رفت و بی‌تردید، حاکمیت شما جایگزین مستکبرین خواهد  
گشت. به این ترتیب، پیامبران در ظل معتقد ساختن توده‌ها به معاد،  
هدفداری هستی و انسان را برای آنان تبیین می‌کرده‌اند و به تاریخ، یک جهت  
مثبت میداده‌اند و بدینوسیله امید و ایمان به آینده‌ای بهتر را جایگزین یأس  
و نومیدانی، می‌ساخته‌اند که مستکبرین با جنوری تلقی کردن شترتوشت توده‌ها،  
در دلشان کاشته بودند. و این نقش تبیینی معاد است که پیامبران با تکیه  
بر آن، می‌کوشیدند تا توده‌ها را برای برپایی قسط به قیام  
وادارند.\*

\* برای توضیح بیشتر به مقاله پراکسیس رجوع شود. (آرمان ۳۱ و ۳۲).  
باید این نکته را نیز در نظر داشت که طرح مساله معاد در  
رايه انچه قیام و داشتنی توده‌ها ساز یک دیدگاه دیگر نیز موثر بوده است و  
آن اینکه آیهت و شوکت و اقتدار دروغین مستکبرین، در نظر توده‌ها می‌شکسته

اما مستکبرین ، از یکسو برای کوبیدن توحید و حرکت پیامبران ، از سوی دیگر برای خنثی نمودن اثرات انقلابی اعتقاد به نقش بینی معاد در توده‌ها مکانیزم معاد را مطرح میساخته‌اند و می‌گفت‌اند که چگونه ممکن است ما کبسه مردیم و تبدیل به استخوانهایی شدیم ، بار دیگر زنده شویم و حساب و کتاب

است و آنها به ارزشها و امالتهای و قدرتهای درونی خود پی میبرده‌اند ، شاید در اینموره ، بهترین نمونه را بتوان در سوره "تیت" (یا سد) مشاهده کرد که خداوند چگونه در رابطه با معاد ابولهب و همسرش را در نظر توده‌ها خوار و ذلیل میکند و بیت ذهنی او را در اندیشه توده‌ها می‌شکند :

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوندی که در این جهان پر همگان و در آن جهان بر گروندگان بخشنده است .

تَيْتٌ يٰۤاَبِي لَهَبٍ وَ تَيْبٌ - مَا اَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ - سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ - وَ اَمْرَاتُهُ حَمَالَةٌ اَلْكُحْبُ - نَبِي جِدِّهَا حَيْلٌ مِّنْ سَكْبٍ :

بریده باد دستهای ابولهب ( سمیل استکیار در جامعه قریش ) و بریخته باد ! - مالهایش و آنچه که ( از خون دل مستضعفین ) بدست آورده بود ، او را بی نیلار نکرد - زود است .

که آتشی شعله‌ور را بجسه - و زن او ، همیزم بیار این آتش باشد در حالیکه در گردنش ( بجای آن گردنبندهایی که حاصل استثمار توده‌هاست ) بندی از لیف خرما آویزان است .

این سوره ، همچون صحنه تئاتری است که گوشه‌ای از قیامت را در رابطه با ذلت و خفت و خواری مستکبرین ، برای توده‌ها به نمایش میگذارد توده‌هایی که ابولهب را جاکم بر خویشش می‌دانند و سیطره و جلال و جبروتش را ناپسود نشعنی و همیشگی می‌شمارند ، و او را همچون خدای خویش به حساب می‌آورند و آنهمه در نظرشان هیبت و عظمت و سلطوت دارد و به ستگریها و خشونت‌ها و قساوت‌هایش عادت کرده‌اند و سیطره او را بر خویش امری جبری و محتسوم می‌پندارند . بناگاه با این امر مواجه میشوند که پیامبری از جانب خداوند آمده است و می‌گوید : بریده باد دو دست ابولهب ! این سخن ، آنها را تکان میدهد و احساس میکنند که حرف دلشان است . این دو دستی که عمری بر سر آنها کوبیده میشد و گلوی آنها را میفشرد و خونشان را می‌مکید و استثمارشان

پس بهیچیز از این جا بوده است که توده‌ها رفته رفته نسبت به معاد به شک و تردید می‌افتاده‌اند و دیگر مفاهیم عمیق توحید و هدفنا را کنندگی معاد

میکرده است. بریده باد او همین یک شعار، برای آن توده‌هایی که نهایت ستم و استثمار را بدوست و گوشه‌شان چشیده‌اند، یک دنیا معنی و حیات و عمق دارد. یعنی که این ستمگرها و استثمارها و زورگوئیا و قلدریها و حاکمیت‌ها نابود باد و این چیزهای محتم و لایتغیر، شکسته باد.

ما اَعْتَنِي عَنْهُ بِاللُّهُ وَمَا كَسَبَ ، این ابولهب ، این سبیل استکبار قریشش، آنقدر به استثمار توده‌ها مشغول بود ، آنقدر مال اندوزی و زرا اندوزی میکرد که هیچگاه به بی‌نیازی نمیرسید و بسنده نمی‌کرد . یعنی که خصلت حب مالش ، سر به بینهایت طلبی زده بود و عطش سیری ناپذیرش هیچگاه فروکش نمی‌کرد و همیشه در حال کسب کردن و استثمار نمودن بود .

سیملی نارا " ذات لهب ، همین عملکرد استثمارگرانه و مال اندوزانه او که سر به بینهایت گذارده بود ، بزودی بصورت آتش درمی‌آید ، آتشی که بشرکش و شعله‌ور ، او را در خود فرو می‌بلعد . این آتش ، که در این جهان بصورت آتش خشم و انتقام توده‌ها تبلور می‌یابد ، هر قیامت بصورت آتش جهنم در می‌آید . و بهر حال ، زائیده عمل اوست . آری ، این عمل اوست که برایش آتش ساخته است و این عمل اوست که معاد او را شکل داده است .

" وامراته حماله الحطب ، آتشی که زنش ام جنیل (بختر خربا وخواهر ابوسفیان) میز م بیار آتست . او که پیوست شوهرش را در استثمارگریها تشویق و ترغیب میکرد و محرک هوسش در آزار و انبیت به پیامبر و به توده‌ها بود ، در حقیقت همیز مهی آتش خشم توده‌ها و آتش قیامت را بر زوی هم می‌انباشت و برای ورود شوهرش به جهنم ، زمینه سازی میکرد . جهنمی که زائیده اعمال خود او بود .

فی جیدها حبل من مسد ، آن گردنبندهایی که از خون مستضعفین و محرومین برای خویش تدارک دیده بود تا فتنه‌گری و تحریک کند ، چنان بندهایی از لایف خرما که مخصوص همیز کشم است درمی‌آید ، که به گردنش آویخته است . "

وقتی که پیامبر ، این سوره را برای توده‌های اسیر و محروم مکه می‌خواند در حقیقت اصالتهای از دست رفته‌شان را در سخن او و در پیام او می‌جویند و شکوه دروغین این جباران و ستمگران ، در نظرشان فرهم میریزد ، آنها دیگر



در اینجا ، در برابر معاد پیروز میگشته اند و موفق میشوند. که طوفانی توده ها را بخورد ، جلب کنند ، با توجه به این واقعیت است که سخت ترین و صعب - العیورترین مرحله حرکت انبیاء نیز از همینجا آغاز میشده است و آنها بناچار تمام تلاش خود را در این جهت می گذاشته اند. که برای اثبات همان توحید خویش نیز ، ابتدا معاد رستاخیز نهایی را به اثبات رسانند . بهمین خاطر است که ما مشاهده میکنیم سراسر قرآن را آیات معاد و قیامت و آخرت و جنت و جهنم و تاریخ پر کرده است و در سوره های مکی که مربوط به دوران اولیه مبارزه پیامبر با کفار قریش است ، منحنی این آیات و حتی سوره هایی که اختصاص به اثبات معاد ندارد ، به مراتب طعونی تر از منحنی آیات توحید است . زیرا در مبارزات دوران مکی ، پیامبر بیش از هر چیز با همین امر مواجه بود که قریش ، با تبلیغات روزافزون خود و با تکیه ای که بر مکانیزم معاد و تشریح چگونگی زنده شدن انسان پس از مرگ میکردند ، مسأله معاد را نفی مینمودند تا بتوانند حاکمیت خویش را به اثبات رسانند .

باید گفت که صعب العیور بودن این بخش از رسالت انبیاء ، تنها مختص به زمان خودش نبوده است بلکه در هر زمانی که انسانها بخواهند به مکتب انبیاء بازگشت کنند و با اعتقاد به آن مکتب ، مبارزه و حرکت و زندگی خویش را شکل بخشند ، به این مرحله صعب العیور برخورد خواهند کرد که چگونه ممکن است این انسانی که مرده و استخوانهایش هم پوسیده و تبدیل به خاک شده است ، بار دیگر زنده شود ؟

این مسأله که درک و پذیرش معاد همواره برای انسانها مشکل بوده و هست ، معلول علتی است که آن علت ، ریشه در ویژگیهای خاص انسان دارد . بنواراتی که اندیشه انسان در بستر تاریخ رشد کرده و شکوفا شده است ( که البته خود انبیاء الهی در این رشد و شکوفایی نقش بسزایی داشته اند ) ، ولی عادت کرده که برای شناختن پدیده های مختلف ، از بستر تشریحات که استوارتر و مکانیزم آن پدیده است حرکت کند . به این معنا که هر پدیده ای را که میخواهد بشناسد ، مکانیزم آنرا تشریح میکند و از جزء جزء آن ، به شناخت کل اش میرسد . البته این مسأله بیشتر در مواردی است که بنحوی پای خود انسان در قضیه به میان باشد و گرم در رابطه با درک و پذیرش کلیات مثل خدا بر روح و ملائکه و بین و غیره ، حتی بدون اینکه شناختی از آنها داشته باشد.

بصورت تعبدی قبولشان میکند . اما وقتی که در مساله‌ای پای خودش در میان است ، قبول آن ، جز بر اساس تشریح برایش امکان پذیر نیست ، از جمله همین مساله معاد .

این است که وقتی پیامبران مساله معاد را مطرح می‌ساخته‌اند ، دیگر پذیرش آن برای توده‌ها ، بسادگی پذیرش توحید نبوده است چرا که توحید را هر چند نسبت به آن ، شناختی هم نداشته باشند ، بالاخره بصورت تعبدی هم که شده می‌پذیرند . اما به معاد که میرسند ، بیگویند این ما هستیم ، این من هستیم که میخواهم زنده شوم ، معاد یعنی من زنده شوم ، و من چطوری ممکن است که پس از مردن ، دوباره زنده شوم ؟ حتی اگر پیامبران معاد را اینگونه مطرح می‌کردند که این حیوانات و پرندگان و جانورانی که مرده‌اند ، دوباره زنده میشوند ، قبولش اگر چه بصورت تعبدی ، برای توده‌ها آسانتر از این بوده است که به آنها بگویند علاوه بر اینها ، خود شما هم زنده میشوید .

۳ - صورت‌های منفی پذیرش معاد نیز ، ناشی از تکیه تشریحی به آن است .

بهر حال ، اینکه پیامبران چگونه موفق میشده‌اند که معاد را در شکل اصلی‌اش به توده‌ها بقبولانند ، موضوع اصلی بحث کنونی ماست که در ادامه همین مقاله خواهد آمد و در مقاله پراکسیس نیز ( آزمان ۲۲ و ۲۳ ) اشاراتی به آن کردیم که پیامبران ، قیامت را در " جنت و جهنم " خلاصه میکرده‌اند و این دو را محصول عملکردهای خود انسانها در زمینه‌های " تقوی و فجور " معرفی می‌نموده‌اند . اما آنچه که در اینجا لازم است مقدّمات توضیح داده شود این است که همواره پس از پیامبران ، آن اثرات سازنده و حرکت آفرین معاد بواسطه تبلیغات و سعایشی‌های حاکمین بر توده‌ها به دو صورت تلقی میشده است : عده‌ای که عموماً " اکثریت را تشکیل میداده‌اند ، از آنجا که دیگر حرکت پیامبران را پذیرفته بودند و حقانیت دعوت آنها برایشان جای تردیدی نمانده بود ، معاد را نیز همچون توحید ، بصورتی تعبدی می‌پذیرفته‌اند ، بدون آنکه بسواغ تشریح مکانیزم آن بروند . زیرا چنین گمان میبرده‌اند که اگر در معاد شک کنند ، ایمانشان متزلزل میشود و خداوند آنها را دچار عذاب و عقاب

خواهد ساخت ( باید توجه داشت که آنها همه ، اشارات شوم تبلیغات خناسان حاکم بر توده‌ها بوده است ) و لذا اصلاً خود را به مسأله قیامت و رستاخیز نزدیک نمی‌کرده‌اند ، همانطور که خود را به توحید نزدیک نمی‌ساخته‌اند . این مسأله خود ، نشان از آن دارد که تاکتیک مستکبرین که تا پیش از شکستشان در مقابل انبیاء ، مبتنی بر نفی و رد معاد از طریق تشریح مکانیزم آن بشوده است ، پس از ترک انبیاء ، که دیگر توده‌ها به آنها معتقد شده بودند ، عوض میشد ، و به قبول و پذیرش معاد ، نه از طریق تثبیت بلکه از طریق تبعدی و کورکورانه مبدل میگشته است . یعنی اینبار دیگر آنها معاد را نفی نمی‌کردند بلکه چون هدفشان از میان بردن اشارات سازنده و انقلابی آن ( که از طریق تثبیت معاد حاصل میشده ) بوده است ، در نتیجه راه دیگری را در پیش میگرفته‌اند که نه به انکار معاد بیانجامد و نه به تثبیت آن ؛ و آن راه عبارت از این بوده است که توده‌ها را به تبعدی پذیرفتن معاد و عدم دخالت در چند و چون آن ، عادت میدادند .

و اما دومین باطنی که مسأله معاد پس از انبیاء ایجاد میکرده از اینقرار بوده است که عده‌ای که عموماً " اقلیت محدودی را تشکیل میداده‌اند ، باز هم بر آن میشده‌اند تا در عین اینکه مسأله معاد را نفی و انکار نمی‌کنند ، برای اثبات آن ، از طریق تشریح مکانیزم وارد شوند . و خود را در مسائل کلامی و بحثی علمی غرق سازند و از اشارات سازنده و حرکت آفرین معاد بدور مانند . اشاراتی که این دو نحوه پذیرش معاد ، در جامعه میگذاشته ، از آنجا که عامل تخدیر و منح نمودن توده‌ها میشده است ، مهمترین بستر رشد قدرت‌طلبیها و استثمارگریهای مستکبرین میگشته است . دسته اول که معاد را ، بصورت تبعدی تثبیت کرده‌اند ، متشکل از توده‌های مردم بوده‌اند و دیدگاه آنها ، در مورد معاد چنین بوده است که هر ظلم و ستمی که بر آنها روا میرفت ، و هر فلاکتی را که بر خود می‌خریده‌اند ، تحمل کرده و جزای ظالمین و مستکبرین را به روز قیامت حواله میکرده‌اند . آنها پیوسته میگفته و میگویند که این دنیا رفتنی است ( دنیا محل گذر است ) و آنچه که باقی و جاودان است ، آخرت میباشد . دنیا را به دنیا داران و دوستداران دنیا واگذار و آخرت را که باقی است بچسب ! خدا آن دنیای ما را درست کند ، این دنیا را من خواهیم چه کنیم ؟! من بنییم که اینگونه اعتقاد به معاد و رستاخیز با توجه به اشارات منفی و تخدیری اش ، بزرگترین آفت توده‌ها و زمینه رشد مستکبرین در طول تاریخ بوده و امروز هم

هست . و غاصبین حاکم بر توده‌ها که خود به نشر اینگونه عقاید در بین توده‌ها کمک می‌کند و دامن می‌دهند ، همواره بهترین وسیله را برای توجیه زورگوییها و استثمارگریهای خویش بدست می‌آورده‌اند .

از سوی دیگر آنها نیز که برای پذیرفتن معاد ، بسراغ تشریح مکانیزم آن می‌رفته‌اند ، یا به بن‌بست می‌رسیده و نسبت بدان بی‌ایمان می‌گشته‌اند و یا اینکه اگر هم با توسل و تمسک به پیشرفتهای علمی امروز بشر نظیر قانسون ترمودینامیک ، موفق به توجیه و تاویل چگونگی زنده شدن انسانها پس از مرگ می‌شده‌اند \* باز هم این توجیه و تاویل از آنجا که در کادر اسلام‌شناسی انطباقی صورت می‌گرفته است \*\* و اینها بر آن بوده‌اند تا اسلام را بر علم روز انطباق دهند ؛ بناچار صورت " معاد برای معاد " بخود می‌گرفته ، نه صورت " معاد برای انسان و اجتماع " . و می‌بینیم که اینگونه اثبات معاد کردنها برخلاف معادی که پیامبران برای توده‌ها به اثبات می‌رسانده‌اند ، هیچگونه حرکت آفرینی و خاصیت امید بخشندگی برای توده‌ها نداشته و بدتر عامل تخدیر آنها می‌شده است . چون آنها می‌گفتند : خوب بهر حال اگر که ما نتوانستیم سیراز چگونگی معاد در بیاوریم ، خوشحالیم که دانشمندان ما توانستند !

۴ - مقابله قرآن ، با صورتهای منفی پذیرش معاد :

و اما قرآن ، از قبل پیش‌بینی پیدایش این دو طرز تفکر در مورد معاد را کرده و راه مقابله با آنها را نیز داده است که این راه حل‌ها دقیقاً " مسیر اثبات حقیقت مکتبی معاد می‌گردد . برای مقابله با اندیشه تبعیدی بودن معاد و اشارات زیانباری که بر توده‌ها می‌گذارد ، قرآن اندیشه جدایی دنیا و آخرت را بشدت مزبور می‌شمارد و آخرت را فرایندی و حاصلی از دنیا معرفی می‌کند که در حقیقت ادامه منطقی و تکاملی آنست \*\*\* و آنگاه در ظل این اعتقاد است که خطاب به توده‌ها می‌گوید :

\* - رجوع شود به کتاب " راه طی شده " .

\*\* - رجوع شود به " گامی فرابیش در راه ... " .

\*\*\* - در این مورد لازم است آیات ۱۱۴ بقره ، ۱۳۰ بقره ، ۲۱۷ بقره ،

۵۶ آل عمران ، ۱۳۲ اعراف ، ۱۵۶ اعراف ، ۶۰ هود ، ۷۷ قصص ۲۷ عنکبوت ،

۲۰ شوری ... بررسی شود .

"مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَلٍ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَلٍ وَأَصْلُ سَبِيلًا" - هر آنکس که در این (دنیا) کور باشد، پس هم او در آخرت هم کور خواهد بود و بلکه راه یگرددتر (از دنیا) " (۷۲ بنی اسرائیل)

یعنی که اگر در اینجا کور بودی، در آنجا هم کور خواهی بود، اگر در اینجا ذلیل و اسیر و بدمخت و طمکین کرده به ظلم و ستم بودی، در آنجا نیز چنین خواهی بود. گمان میرد که در آنجا خدا کارها را درست میکند و تو را کند هیچ کاری برای نجات خودت از زیر یوغ بردگی انجام نداده‌ای نجات خواهد داد، خیر! اگر که دنیا نداشته باشی، آخرت هم نخواهی داشت. اگر که ذلیل و سرافکننده زندگی کنی و انتقام ظلم و ستمهایی را که تحمل کرده‌ای به آخرت موکول کنی، زیان برده‌ای چرا که در آخرت نیز همچنان ذلیل و سرافکننده سراف خاک بر خواهی داشت و همچنان که در اینجا، در آنجا هم خواهی زیست.

این اعتقاد، در سخنان دست‌پروردگان مکتب وحی نیز مشهود است. مثلاً پیامبر اکرم (ص) میفرماید: الدنيا مزرعة الاخرة - دنیا برای آخرت، بسان یک مزرعه است " که هر چه در اینجا (دنیا) بکاری در آنجا (آخرت) همان را بدروی - و یا در سخنان ائمه اطهار (علیهم) است که گفته‌اند: "لیس منا من ترک الدنيا لآخرت... - از ما نیست آنکس که دنیا را بطمع آخرت رها کند... "

به این ترتیب، هم قرآن و هم دست‌پروردگان مکتب وحی، میکوشند تا برای مقابله با صورت پذیرش تبعیدی معاد، توده‌ها را نسبت به صورت حقیقی مسأله آشنا سازند تا موضع القایی و تبعیدی آنان نسبت به معاد تبدیل به یک موضع شناختی بشود و بموازاتی که نسبت به چهره حقیقی معاد، شناخت کسب می‌کنند، صورتهای کاذب و ساختگی آن را رها می‌سازند و با توجه به اشارات سازنده و تکان دهنده‌ای که اعتقاد به معاد (در صورت تبیینی) در آنها ایجاد میکند، همواره در تلاش و جوشی و کوشش برای بهتر ساختن دنیای خود که در حقیقت، بهتر ساختن آخرتشان است، بسر می‌برند زیرا وقتیکه توده‌ها معتقد شدند که آنچه در این جهان بکنند، عیناً همان را در آن جهان خواهند دید و هوگووند که در اینجا زندگی کنند، در آنجا هم زندگی خواهند کرد، و دنیا مزرعه‌ای است برای آخرت، در نتیجه خواهند کوشید که دنیای خویش را

به بهترین نحو ممکن سازند ، تا آخرشان نیز به همان نحو ساخته شود .

توجه : در مورد نفی تکیه تشریحی به معاد ، در جزوه‌ای که در آینده پیرامون " تبیین " و " تشریح " منتشر خواهیم ساخت توضیحاتی خواهیم آورد که بحث فعلی را کامل کند . اما در اینجا همینقدر و بطور خلاصه میگوئیم که پیروان این طرز تفکر ، بر آنند تا " تبیین معاد " را در کادر " تشریح معاد " انجام دهند ، در حالیکه شیوه قرآن برعکس است یعنی " تشریح معاد " را در کادر " تبیین معاد " صورت میدهد . بعلمت اینکه بررسی دقیق این بحث مهم مستلزم دریافت اصولی و درست مفهوم " تبیین " و " تشریح " میباشد ، لذا بررسی کامل آنرا موکول به جزوه مزبور میکنیم .

## فصل دوم

### بیا معاد چیست ؟

در میباید کدام است ؟

#### ۱- تقسیم بندی معاد :

همانطوریکه پیش از این گفتیم مهمترین مسأله ای که در قرآن پس از " توحید " مفصلاً و بطور همه جانبه مورد بررسی قرار گرفته و آیات و سوره های بیشماری در مورد آن سخن گفته اند ، مسأله معاد و قیامت است . برای آنکه بتوانیم از این سوره و آیات بیشتر که هر کدام بگونه ای و بنحوی پیرامون جنبه های مختلف قیامت سخن گفته اند ، دیدگاه حقیقی قرآن را در مورد این مسأله دریابیم و هنگام با آیات قرآن به شناختی دقیق و درست از معاد برسیم میباید که قبل از هر چیز در این آیات ، دست به یک تقسیم بندی کلی بزنیم و آنگاه در کادر این تقسیم بندی کلی ، جزئیات مسأله را دقیقاً مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم .

بطور کلی آیاتی که در زمینه معاد و رستاخیز نهایی آمده اند ، از دو مرحله مختلف سخن می گویند : یکی مرحله شهادت و دیگری مرحله غیب . که البته این مراحل ، نسبت به <sup>انسان</sup> مطرح اند نه نسبت به خدا . مرحله شهادت را " ما " یا " معاد " می نامیم و مرحله غیب را " ذر معاد " یا " با معاد " ، زندگی دنیایی و این جهانی است که بعنوان زمینه و مقدمه ای برای " در معاد " خلق می شود و بگفته پیامبر اکرم (ص) : " الدنيا مزرعة الآخرة " . این مرحله برای ما ( انسانها ) مشهود و عینی است و از آن رو آنها ( دنیا یا " با معاد " را )

مرحله‌ای از معاد بحساب می‌آوریم که به‌رحال در پیرویه کلی معاد، بعنوان مقدمه و زمینه ابتدائی لازم شناخته میشود. و از آن رو آنرا "با معاد" مینامیم که آنچنانکه پس از این، مفصلاً توضیح خواهیم داد، رابطه انسان را با معاد روشن میسازد.

و اما "در معاد"، نشان دهنده زندگی آن جهانی و یا به تغییر قرآن، آخرتی ماست که در پس از دنیا ("با معاد") قرار دارد و فعلاً برای ما غیب است و مشهود و ملموس نیست اما پس از اینکه مرحله "دنیا" را ("با معاد" را) پشت سر گذاریم و وارد "در معاد" شدیم برای ما مشهود و ملموس خواهد گشت. شناخت این دو مرحله در کل معاد را بعنوان یک پیرویه حرکتی انسان، به ما خواهد شناساند. هر چند که تکیه اصلی ما در این جزوه بر روی مرحله اول یعنی "با معاد" است و کوشش داریم تا رابطه انسان را با معاد مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، اما با اینحال بخاطر اینکه مفاهیم این دو مرحله معاد تا حدی برآیمان روشن شود و بتوانیم شناخت اصولی تری نسبت به "با معاد" بدست آوریم، ابتدا بطور اجمال و خلاصه، این دو مرحله و رابطه آنها را با یکدیگر روشن میکنیم:

## ۲- "در معاد"؟

بطورکلی از دیدگاه قرآن، "جهان بینی"، عباوتست از طرز تلقی ویژه‌ای که انسان از کلی هستی و کل وجود، دارد\*. این جهان بینی در واقع پاسخگوی "چرایی‌های"یی میباشد که هر انسان در رابطه با تبیین خویش، طبیعت، جامعه و تاریخ با آنها مواجه است\*\*.

---

\* - برای پیروسی کاملتر در این مورد، و برای درک بهتر و عمیقتر بحث حاضر، لازم است که به منابع زیر مراجعه شود: جلد اول "پراکسیس انسان ساز...". "رابطه دیالکتیکی جهان بینی توجیدی و ایدئولوژی"، "ویژگیهای دیالکتیک روشن".

\*\* - لازم به توضیح است که آنچه در اینجا بعنوان "جهان" تلقی میشود شامل چهار پارامتر "انسان، طبیعت، جامعه و تاریخ" است و بنابراین، "جهان بینی" به معنای "انسان بینی، طبیعت بینی، جامعه بینی و تاریخ بینی" است که طبعاً با جهان شناسی (که شامل انسان شناسی، طبیعت شناسی، جامعه شناسی است) تفاوت تام دارد.

مثلاً" اینکه چرا آفرینش وجود دارد ؟ چرا من در این هستی ، هستم و چه رابطه‌ای است میان من و هستی ؟ چرا جامعه همواره دچار تغییر و تحول ، و تمدنهای بشری در حال جایگزین شدن اند ؟ هدف از این تحولات پی‌درپی چیست ؟ هدف از زندگی اجتماع زیستی انسان چیست ؟ رابطه من با سایر انسانها و با خودم چیست ؟ چرا تاریخ تکامل جوامع بشری همواره شاهد حاکمیت زورگویان و محکومیت مظلومان و محرومان بوده است ؟ و آیا زمانی فرا خواهد رسید که این ظلم و ستمها و زورگوشیها از جامعه رخت بر بندد ؟ و ...

هر فرد بر اساس طرز تلقی‌یی که از کل هستی دارد ( جهان‌بینی ) پاسخی برای این سئوالات و چرانیها می‌یابد که این پاسخ‌یابی عبارتست از تبیین جهان به تعبیر گویاتر ، تبیین هستی یا تبیین انسان و جامعه و تاریخ و طبیعت ، عبارتست از یافتن پاسخهایی برای چرانیهای فوق که این پاسخها ریشه‌دهی شود نگرش انسان به هستی ( جهان‌بینی ) دارد . پس ، هر فردی بر اساس جهان‌بینی خاص خود ، میتواند به تبیین هستی یا به تبیین چهار پارامتر فوق‌کسبه تشکیل‌دهنده کل هستی می‌باشد . بپردازد . بدین خاطر است که اگر کسی در جهان‌بینی‌اش انحرافی ایجاد بشود و کژی حاصل گردد ، مسلماً " تبیینی که وی بر مبنای این جهان‌بینی غلط ، از هستی دارد نیز غلط و انحرافی بوده و او را یا به یاس و نومیدی و عبثیت خواهد کشاند و هستی را در نظرش بوج‌وبی هدف خواهد انگاشت ، و یا اینکه به ایده " دم‌غنیمی " معتقد میشود و در راه این ایده خویش می‌کوشد تا هر چه بهتر و بیشتر بهره‌مند گردد اگر چه به قیمت محرومیت و اسارت و فلاکت دیگران باشد .

طبعاً ، انسانی که در کادر جهان‌بینی خویش ، توانست چپایی وجود خود را در این جهان و رابطه خود را با اجتماع ، تاریخ و طبیعت برای خویش تبیین کند و بفهمد که به چه دلیل زندگی میکند ؟ ، حتماً " چگونه زیستن و نیز خواهد آموخت . به عبارت دیگر ، انسانی که به یک هدفی در زندگی خویش معتقد شد ، بی‌تردید راههای رسیدن به آن هدف را نیز خواهد یافت . و این راهها را که در برگزیده‌چگونگیها در کادر آن چرانیها می‌باشند ، ایدئولوژی فرد را تشکیل میدهند . این ایدئولوژی ، چگونگی‌یی را بوی خواهد آموخت که او میتواند بر اساس آنها ، از خویش و از جامعه و تاریخ خویش ، یک انسان اجتماع و تاریخ ایده‌آلی بسازد و در ظل آنها ، هدفی را که از طریق جهان‌بینی خویش برای زنده بودن خود ، جامعه و تاریخ شناخته است پی‌گیری کند . (دقت شود )

در این رابطه ، جهان بینی ایده آلی را که قرآن به انسان عرضه میکند تا در ظل آن بتواند به تبیین کل هستی بپردازد و چگونگیهای زندگی خویش ، و انسان و اجتماع و تاریخ ایده آل خویش را بقیهد و بشناسد ، بر دو رکن اصلی و اساسی استوار است : یکی " توحید " و دیگری " معاد " ، توحید عبارتست از شکل ذهنی یا صورت نظری جهان بینی ، اما معاد عبارتست از شکل عینی یا صورت عملی آن . پیامبران در ابتدای ظهورشان با این واقعیت روبرو بوده اند که ظالمین حاکم بر توده ها برای توجیه ستمگریها و استثمارگریهای خویش ، در ذهنیت جهان بینی شرکی برای توده ها ساخته اند که به جامعه بینی شرک آنها و نظام شرک اجتماعی شان در عینیت ، جنبه قانونی و تقدس الهی ببخشند .

این است که بر خلاف این مستکبرین که ابتدا نظام اجتماع شرک ایجاد میکنند و آنگاه برای توجیه آن ، دست بدامن جهان بینی شرک و ذهنیت شرک آلود و طبقاتی میشوند ، آنها ( پیامبران ) ابتدا با سلاح توحید ذهنی ، ذهنیت توده ها را مضعف و پاک میکنند و جهان بینی توحید را در شعار " قولوا لا اله الا الله تفلحوا " زمزمه میکنند و سپس ، نظام اجتماعی توحید را در عینیت ، جایگزین نظام اجتماعی شرک میسازند .

ابتدا با جهان بینی توحید ، هدفداری هستی یا هدفداری انسان و اجتماع و تاریخ و طبیعت را در قالب وحدت انسان و خدا و طبیعت ، در ذهنیت توده ها می نشانند و فلسفه وجودی آفرینش را برای آنها تبیین میکنند و به چرایی های آنها پاسخ میدهند و آنگاه انسان و اجتماع و تاریخ ایده آلی را که همان انسان توحیدی ، جامعه توحیدی و تاریخ توحیدی است ، در قالب چگونگیها ( ایدئولوژی ) ، به توده ها می نشانند و سپس ، برای آنکه نمونه عینی آن نظام توحیدی ایده آل را ( انسان و اجتماع و تاریخ توحیدی ) به آنها نشان دهند ، معاد را و " جنت و نار " را بصورت صحنه های یک نمایش یا تئاتر ، برایشان مجسم میسازند .

بطوریکه دیگر توده ها می فهمند که آنچه را که پیامبران بدانها وعده میدهند و آن ایده آلهایی را که میخواهند بر اساس ایدئولوژی خویش برای آنها بسازند و تاکنون در شکل تئوریهی و ذهنیتها و مدینه فاضله ها ، در اندیشه آنها میساخته اند ، عینیتش " در معاد " متجلی است .

" در معاد " ، آنانکه ستم کرده اند و استثمار کرده اند و توده ها را به اسارت کشیده اند و دروغ گفته اند و خیانت کرده اند و قتل عام کرده اند و غارت

کرده‌اند و به حقوق دیگران تجاوز نموده‌اند. و عمل خایس انجام داده‌اند، جایشان در آتش است، در جهنم است. و برعکس، آنانکه پشتیان مجرومان و ستم کشیده‌گان بوده‌اند و برای بویایی عدالت و قسط مبارزه کرده‌اند و سداقت و پاکی و صفا داشته‌اند و در راه خدا کشته شده‌اند و همواره ستمگران و خائسین و دروغویان را دشمن داشته‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، جایشان در جنت است.

این است که "در معاد"، تجسم عینی آن نظام ایده‌آل و میزان قانونمندی است که پیامبران برای برقراری آن در جامعه آمده‌اند و ضوابط تئوریک و ذهنی آن را در قالب جهان‌بینی توحید و ایدئولوژی اسلام به توده‌ها معرفی کرده‌اند. "در معاد" (تجسم عینی توحید)، به هر انسانی بجز شوم‌سومی و کوشش‌اش تعلق نخواهد گرفت (وَإِنْ كُنْتُمْ لِلنَّاسِ وَاللَّامِئَاتِ كَارِهِينَ) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز ملاک برتری انسانها که آنها را در جنت جایگزین می‌سازد، "تقوی" است (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا - ۳۱ نباء) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز ملاک برتری تقوی است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ)، "در معاد" (توحید عینی) طاعتها و طغیانگران در نلت و خواری و سرافکنندگی بسر می‌برند (ان جهنم كانت مرصادا للطاغين ما یا ... ) و در نظام توحیدی پیامبران (توحید ذهنی) نیز اینان شکست خورده و سرافکنده‌اند، "در معاد" ...

بنابراین، "معاد"، در جهان‌بینی توحیدی، اصلی در کنار توحید نیست که تداعی هرگانگی کند، بلکه معاد، صحنه نمایشی که توحید را علنا و عیناً" میشود در آنجا دید. جهان‌بینی یکی بیشتر نیست و آنهم "توحید". اما این توحید، نظری است و معاد، صورت عملی آنست. توحید، "حقیق" است و حق هم "ضابطه و تئوری".

در حالیکه معاد، "میزان" است و میزان هم "رابطه و عمل". پس ما برای آنکه بفهمیم "در معاد" چه خبرها هست و چه جزئیات نهایی حاکم است، باید بسراغ توحید برویم و چهره نظری و تئوریک آنرا در ضوابط توحید مشاهده کنیم. و برای آنکه بفهمیم توحید چیست و چگونه در باره انسان، اجتماع و تاریخ جاری میشود و تحقق پیدا میکند، باید بسراغ معاد برویم و چهره عینی و عملی آنرا "در معاد" ببینیم. این است که برخلاف افلاطون که "ندیده فاضله‌اش" را در ذهنیت خود ساخت، و سخنان و حرفهای خودش را

در مورد آن گفت و کتابهایش را هم نوشت و لاسا آخر به ایجا رسید که خوب، من این "مدینه فاضله" را در ذهنم و تئوریهایم ساختم، اما میدانم که در این جهان و در این زمین قابل پیاده شدن و تحقق یافتن نیست و باید که در آسمانها پیاده شود! آری برخلاف افلاطون، پیامبران و بویژه پیامبر اسلام، نه تنها "مدینه فاضله خویش" را و انسان و اجتماع و تاریخ ایده آل خویش را در ذهنیت خویش و توده‌ها می‌ساخته‌اند و تئوریهای آنها بصورت ضوابط مکتبی ارائه میداده‌اند، نمونه عینی و تحقق یافته آنها نیز به توده‌ها نشان میداده‌اند و آنچنان نسبت به تحقق آن، مطمئن و محکم و استوار بوده‌اند که با قاطعیت تمام می‌گفته‌اند: "وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْيَبِ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ بَيِّنَاتٌ مِّنْ فِي الْقُبُورِ - بدرستی که آن ساعت معین، قطعاً فرا خواهد رسید و هیچ شکی در آن نیست و محققاً که خفاونه آنچه را که در قبرها مدفون است بر خواهد آنگیخت" (۷ حج). آری، همانگونه که در این کتاب، در این قرآن، در این هستی، هیچ شکی نیست (ذلک الکتاب لاریب فیہ ...)، در فرا رسیدن معاد نیز جای هیچ تردیدی نیست:

اینجاست که به رمز این واقعیت که چرا قرآن، در سوره‌های مکی پیش از سوره‌های مدنی به معاد تکیه نمیکند نیز پی می‌بریم. اگر به سوره‌های مکی توجه کنیم می‌بینیم که عموماً آیات آنها جنبه تعلیمی و آموزشی دارد و چون توده‌های امی و بیسواد مکه، مسائل مختلف را بصورت عینی و ملموس آن، بهتر می‌فهمیده‌اند (که البته این، خاصیت عمومی توده‌ها در هر مکانی و هر زمانی در طول تاریخ بوده است)، در نتیجه پیامبر اکرم (ص) نیز برای آنکه آن نظام توحیدی ایده آل خویش را به آنها بشناساند و تعلیم دهیم بیشتر از آنچه که به توحید، به معاد تکیه می‌کسرده است. اما درست برعکس در سوره‌های مدنی که عمدتاً سوره‌های تکمیلی هستند و قوانین مختلف اجتماعی را بصورت ضابطه و تئوری مشخص میکنند، پیامبر آن نظام توحیدی خویش را پیش از آنچه که در قالب معاد، در قالب توحید مطرح می‌کرده است. اما نکته مهمی که در پایان باید بدان توجه داشت این است که همانگونه که توحید (نظری)، انسان و اجتماع و تاریخ ایده آل را، برای انسانها تبیین میکند تا آنها، تبیین غلطی را که از خود، جامعه و تاریخ دارند در رابطه با آن تصحیح کنند و به تبیینی صحیح و اصولی از خویش، جامعه و تاریخ، و حتی طبیعت برسند، معاد نیز (توحید عملی) عین همان تبیینات را که در توحید نظری بصورت ضابطه بود، بصورت رابطه نشان میدهد. اگر که امامت و نبوت و عدالت را در کادر توحید و معاد در نظر بگیریم خواهیم دید که "امامت"، عبارتست از تبیین صحیح و اصولی انسان که به "چرایی‌های او"

پاسخ میدهد و چگونه بودن و شدن را نیز به او می آموزد . " نبوت " عبارتست از تبیین اصولی تاریخ ، که جهتگیری مثبت آن ها در پاسخ " چرایی های تاریخ " ارائه میدهد . یعنی نشان میدهد که تاریخ بدان خاطر پدید آمده که اینگونه بشود . " عدالت " نیز تبیین درست و صحیح اجتماع است و در پاسخ " چرایی های اجتماع " میگوید که جامعه بشری به این دلیل باید وجود داشته باشد که بسوی برقراری عدالت و اینگونه شدن ، حرکت کند . در همین رابطه است که می گوئیم :

" توحید " ، ضابطه هایی است که تبیین صحیح و اصولی انسان ( امامت ) و اجتماع ( عدالت ) و تاریخ ( نبوت ) را به انسان ها ارائه میدهد . و " معاد " ، رابطه هایی است که شکل عینی و عملی همین تبیینات را بصورت صحنه های یک تناثر به انسانها نشان میدهد .

تبیین طبیعت نیز اینچنین است . خود توحید ، ضوابطی است که طبیعت را بصورت ذهنی و تئوریک تبیین میکند . اما معاد ، روابطی است که آنرا بصورت عینی و عملی تبیین می نماید .

البته باید این نکته را نیز متذکر شویم که گرچه معاد ، کل جهان را برای انسان تبیین میکند ، اما این تبیین تنها در کادر توحید مفهوم پیدا میکند . عبارت دیگر ، معاد صرفاً " زمانی " که در کنار توحید قرار گیرد ، قادر به تبیین جهان است و به تنهایی اصلاً نمیتواند تبیینی صورت دهد چرا که " رابطه " ، همواره در کنار " ضابطه " و در کادر " ضابطه " است که اصالت پیدا میکند .

در آینده که به بررسی و تجزیه و تحلیل " در معاد " خواهیم پرداخت کلیه مسائل فوق را دقیقتر و عینی تر ، مورد آنالیز قرار خواهیم داد .

### ۳ - " یا معاد " ؟

و اما " یا معاد " ، دلالت بر رابطه انسان یا معاد دارد . در این مورد تمام آیاتی که از جنت و نار ( جهنم ) یا نعیم و جحیم و ... سخن میگویند ، بنحوی نشان دهنده رابطه انسان یا معاد میباشد .

بعنوان نمونه در سوره بقره ، آیات ۲۵ و ۳۹ را با یکدیگر مقایسه

میکنیم .

آیه اول ، چگونگی ساخته شدن و بوجود آمدن " جنت " را بیان میکند و

آیه دوم چگونگی سلاخه شدن "نار" را در آیه اول چنین بیان می‌خوانیم :

"وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ إِذَا أُتُوا بِالْحَسَنَاتِ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ لَنَا وَلَا نَسْئَلُ بِهَا ثَوَابًا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" (سوره انعام، آیه ۱۶)

به اینکه ایشانراست بهشتانی که از زیر آنها نهرها جاری است ...".

در این آیه بوضوح رابطه انسان با جنت (با معاد) روشن شده است به این ترتیب که ایمانی که انسانها دارند و عمل صالحی که بر مبنای آن ایمان انجام میدهند، برای آنها "جنت" میسازد. (توجه شود)

یعنی جنت زائیده عمل صالحی است که بر مبنای ایمان صورت میگیرد و هر چه انسانها عمل صالح بیشتری انجام بدهند، جنت بهتر و متعالی‌تری برای خود خواهند ساخت. و اما در آیه بعدی (۱۶۹) چنین آمده است :

"وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و آنانی که کفر ورزیدند و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب نمودند، هم ایشان، یاران آتش‌اند و در آن جاودانه خواهند زیست."

"کفر"، نقطه مقابل "ایمان" است و "تکذیب" که در سخن کسه در "عمل" متبلور میشود. بنابراین، آنان که براساس کفر خویش دست به عمل تکذیب میزنند، یاران آتش‌اند. یعنی همین عملشان برای آنها آتش می‌سازد. و این، باز روشن‌کننده رابطه انسان "با معاد" است.\*

از آنجا که "با معاد"، زمینه و مقدمه "در معاد" است، لذا مفهوم آن نیز دقیقاً "با مفهوم" در معاد "گرمه خورده است و بنابراین برای آنکه درک روشنی از "با معاد" بدست آوریم، نیایست که رابطه آنرا با "در معاد" روشن سازیم. اما قبل از آنکه وارد این بحث شویم بایست این نکته را نیز متذکر شویم که "برزخ"، یک مرحله انتقالی است کسه "با معاد" را به "در معاد" متصل میکند. ما این مرحله انتقالی را هم

---

۱- برای بررسی بیشتر در این مورد لازم است آیات زیر و نیز کلیه آیاتی که مربوط به جنت و نار و جهنم است، دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد. ۸۲ بقره ۱۴۲ آل عمران، ۱۴۴ نساء، ۷۲ مائده، ۱۱۱ توبه، ۲۳ هود، ۵۸ عنکبوت و نیز آیات ۸۱ و ۱۲۶ و ۲۵۷ و ۲۷۵ بقره، ۱۱۶ آل عمران، ۱۴۵ و ۷۲ نساء، ۲۴ اعراف، ۱۷ توبه، ۸ یونس، ۷ و ۸ زلزال و ...

در این جزوه و در رابطه " با معاد " میتوانیم بررسی کنیم و هم در جزوه آینده و در رابطه با " در معاد " اما از آنجا که چنین تشخیص داده شد که مفهوم حقیقی " بروز " از دیدگاه قرآن ، در رابطه با " در معاد " بهتر درک میشود ، در نتیجه ما بررسی این مرحله انتقالی را نیز موقوف می‌کنیم به جزوه‌ای که در آینده پیرامون " در معاد " منتشر خواهد شد .

#### ۴- رابطه " با معاد " و " در معاد " ؟

ما پیش از این از " توحید نظری " ( توحید ) و " توحید عملی " ( معاد ) سخن ایمان آوردیم و گفتیم که توحید نظری ، صورت " ضابطه " ( حق ) دارد اما توحید عملی ، صورت " رابطه " ( میزان ) . اما اکنون این نکته را اضافه می‌کنیم که آنچه آن ضابطه را به این رابطه تبدیل میکند عملکرد انسان است . یعنی که انسان با عمل خویش ، از توحید ، معاد میسازد . از سوی دیگر ، این را نیز گفتیم که دورانی که عمل انسان در حال شکل‌گرفتن و صورت پذیرفتن است ، دوران " با معاد " میباشد ، یعنی انسان تنها اثر " با معاد " است که دست به انتخاب و عمل میزند و لذا " با معاد " را میتوان عیناً از مرحله‌ای دانست که انسان با پیرویدن آن خود را به " در معاد " نزدیک میکند تا سرانجام با پشت‌سرگذاشتن " بروز " وارد آن میشود . ( دقت شود )

بعبارت دیگر ، بحث‌را کلاً " باید اینگونه بیان داشت که آن توحیدی را که میبایست در جامعه پیاده شود ( و براساس آن ، آنانکه کفو ورزیده و عمل خالص صورت داده‌اند محکوم و ذلیل باشند ) ، عیناً در معاد مشهود است و وقتی که پیامبران ضوابط آنرا بصورت توحید نظری بیان میکنند ، روابط آنرا نیز بصورت معاد ( توحید عملی ) ، نشان میدهند .

این است که برای آنکه بفهمیم محتوای معاد چیست ؟ باید بفهمیم که محتوی توحید چه میباشد ؟ و برای آنکه بفهمیم این توحیدی که صورت نظری او تئوریک دارد ، چگونه " در معاد " پیاده میشود و عینیت پیدا میکند ، باید به بررسی رابطه انسان " با معاد " بپردازیم ، چرا که این انسان است که از توحید ، معاد میسازد ، با عمل خویش . بعبارت دیگر برای آنکه ما " در معاد " را بفهمیم که چیست و چگونه است و در آنجا چه می‌گذرد و چه خبرها هست ؟

باید "با معاد" را بررسی کنیم و ببینیم که انسانها چگونه با عملکرد خودشان، جنت و نار (معاد) میسازند؟

با این حساب، میتوان "با معاد" را یک مرحله تاریخی محسوب داشت که در آن، عملکرد انسانها در دو زمینه ثقوی و فجوری، در حال شکل گرفتن و تکامل یافتن است. مثلاً توده‌هایی که برای برپایی قسط به قیام برمیخیزند، در حقیقت با این حرکت خویش، ضابطه‌ها را به رابطه تبدیل میکنند، حسق را به میزان بدل میسازند و با این عملشان خشتی یا سنگی از بنای "در معاد" را بالا میبرند. هر اینجا باید بدقت در نظر داشت که منظور این نیست که توده‌ها با قیام خویش، در هر مرحله تاریخی، یک "معاد" میسازند، خیر اینچنین نیست. چرا که گرچه قیام توده‌ها حرکتی در کادر "با معاد" است، اما به تنهایی تمام "با معاد" نیست که ما بخواهیم نتیجه آنرا نیز تمام "در معاد" بحساب آوریم. "در معاد"، حاصل تکامل نهایی انسان وهستی است که برای بدست آمدن آن، فیبایست انسانها مراحل و منازل بسیاری را در طول تاریخ تکامل خویش سپری کنند و هیارزه آنها برای تبدیل ضابطه‌های توحید نظری به رابطه‌های توحید اعلی آنقدر باید استوارتر باشد تا به "در معاد" منتهی گردد. در واقع، مبارزات خلق طلبانه انسانها در طول تاریخ، پایه‌هایی از "معاد" است که آنها باید طی کنند تا در انتهای این پایه‌ها بنه "در معاد" برسند.

تلاشهای مثبتی که انسانها در مرحله "با معاد" صورت میدهند تا ضوابط توحید نظری را در عمل بیان کنند، سبب میشود تا عملاً بگونه‌ای توحیدشناسی ساخته شوند. در این پیشگامی اگر که انسان ساخته شد، "امامت" تحقق پیدا می‌کند (انسان توحیدی)، اگر جامعه ساخته شده، "عدالت" اعلی می‌گردد (جامعه توحیدی) و اگر تاریخ ساخته شد، "نبوت" که حرکت انسان و جامعه توحیدی در بستر تاریخ است محقق میگردد (تاریخ توحیدی) و دقیقاً هفسان زمان است که معاد در شکل غیبتی اش بوجود می‌آید. پس "در معاد"، تبلور انسان و اجتماع و تاریخ توحیدی است که در فرهنگ اسلامی بصورت امامت، عدالت و نبوت مطرح شده است و اینها همراه با توحید و معاد، پنج اصل اعتقادی تشیع را تشکیل میدهند.

کوچکترین عملکردی و سخنی که انسان در دوران " در معاد " به نفسش خاصیت شکل‌پذیری داشته - انجام داده ، " در معاد " عیناً در نفسش متبلور میشود ، بصورت فعلیت مطلق :

"يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَّ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ... - روزی که هر نفسی ، آنچه عمل خیر ( غسل صالح یا پراکسیس ) را که انجام داده است ، حضوراً " می‌یابد و آنچه شر ( عمل خاسر یا پراگماتیسم ) را نیز که انجام داده است ، می‌بیند و آرزو میکند که بین او و این اعمال ، فاصله دوری جدایی می‌انداخت ... ( ۴۰ آل عمران ) -

این است که در آن روز ( " در معاد " ) ، نفس انسان آئینه تمام نفسی زندگی اوست و هر کاری که در طول زندگی انجام داده ، عیناً در این آئینه مشهود است و بدین خاطر خداوند میفرماید :

" اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - بخوان کتابت را که امروز ، نفس تو و " خود " تو ، برای آنکه به حسابت برسد کافیست " ! ( ۱۴ بنی اسرائیل ) -

" خود " انسان ، در آن روز ( " در معاد " ) ، دقیقاً همان چیزی را بروز میدهد که در دوران انفعالی و اثرپذیری خویش ، بخود گرفته است و لذا انسان در آن روز ، برای اولین بار " خودش " را عیان و آشکار در مقابل خود می‌بیند آری ، امروز تمام پرده‌ها فرو می‌افتد و مخفی‌ها آشکار می‌گردند : یوم تبلیسی السواثر - روزی که اسرار درون فاش گردند " ( ۶ طارق ) - و بدین خاطر است که آنانکه کفر ورزیده‌اند و اکنون خویششان پست خویش را در آئینه " خود " می‌بینند ، آنچنان عذابی را از درون حس می‌کنند که میگویند ایکاش همچون خاک میشدیم و این روز را نمی‌دیدیم :

" انا انذر ناکم عذاباً قریباً " یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً " - بتحقیق که ما شما را از آن عذاب نبردنیستک ترساندیم ، روزی که انسان ، آنچه را با دو دست خویش ( یعنی با عملکرد خویش ) از پیش فرستاده است می‌نگرد و آنکس که کفر ورزیده به فریاد در می‌آید که ایکاش چنان خاکی میبودم " ! ( ۴۰ نباء ) -

در آن روز ، همه هستی و همه وجود ، سخن میشود ، کلام میگردد ، و آنچه را که دیده و شنیده و اسرازی را که در درون خود نگهداشته است بیرون میریزد -

۵ - " در معاد " ، صورت فعلیت یافته " نفس " است که در " با معاد " حالت انفعالی دارد :

بنابراین تا اینجا به این اصل مسلم دست یافتیم که " با معاد " پس از اتصال " توحید " است با " معاد " ، و این ، انسان است که در مرحله " با معاد " شکل می‌گیرد و تکامل پیدا میکند و با این حرکت خویش توحید را تبدیل به معاد میکند . در نتیجه " با معاد " ، بستر رشد و شکل‌گیری " نفس انسان " یا " خود " انسان است . و این " خود " ، در دو جهت شکل می‌پذیرد : یکی تکاملی ، دیگری احتیاطی ، یکی شکر ، دیگری کفر . یکی هدایت ، دیگری ظلمات . یکی رشد ، دیگری غی . و بالاخره یکی تقوی و دیگری فجور بعبارت دیگر ، " با معاد " استوار است بر " خود " انسان . و این " خود " ، در بستر " با معاد " است که باید آفریده شود و از صورت " انفعالی " ، بصورت " فعلیت یافته " در بیاید \* . در " با معاد " نفس انسان ختالت انفعالی و اثرپذیری دارد و مبتنی بر " امران‌الجهت " ( دو جهتی ) است یعنی بالقوه خاصیت آنرا دارد که در دو جهت شکل پیدا کند و این شکل‌یابی همچنان در طول تاریخ بشری ( یعنی در طول مرحله " با معاد " ) ادامه مییابد تا اینکه سرانجام انسان ، به نهایی‌ترین صورت خود میرسد و از حالت انفعالی یا اثرپذیری بدرآمده و به فعلیت مطلق بدل میشود . در اینجا است که " با معاد " ، به " در معاد " متصل میگردد و دوران " با معاد " به سر میرسد . " در معاد " دیگر انسان با دو جهتی سروکار ندارد ، دیگر تقوی و فجور بصورت " جهنت " وجود ندارد بلکه این " جهت " ، تبدیل به دو " وجود " شده است : یکی وجود " فلاح " و دیگری وجود " خاب " ( قد افلح من زکیها - و قدخاب من دسیها ) . دیگر اراده و اختیار و انتخاب معنا ندارد چرا که دیگر دو جهت متضاد برای انتخاب انسان وجود خارجی ندارد . دیگر انسان هیچ قدرتی در جهت شکل‌دادن خودش ندارد :

" وَأَتَقُوا يَوْمَ الْأَجْرِ نَفْسٍ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ بِهَا شَفَاعَةً وَلَا يُوَفَّقُهَا عَدْلًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ - بترسید از روزی که هیچ نفسی برای نفس دیگری کاری صورت ندهد و نه شفاعت کسی پذیرفته شود و نه تغییر و تبدیلی قبول گردد و نه اینکه ایشان یاری شوند " ۱ ( ۴۸ بقره ) .

\* - برای بررسی حالت فعلی و انفعالی نفس ، به جزوه " ارزیابی نفسانی " رجوع شود .



به این ترتیب یا توجه به آنچه راجع به "در معاد" و "با معاد" مطرح شده است ، در می یابیم که "در معاد" ، صفا "در رابطه با "توحید" است که مفهوم پیدا میکند . در حالیکه "با معاد" ، تنها در رابطه با انسان مطرح است . هنگامیکه که ما برای فهمیدن و درک "در معاد" مبنایست توحید را بشناسیم و بفهمیم ، برای درک "با معاد" نیز باید انسان را بشناسیم ، کیفیت پیدایش ، رشد ، تکامل و مرگ انسان تا لحظه معاد ، بطور کلی روشنگر مرحله "با معاد" است چرا که انسان تا رسیدن به مرز انتخاب و اراده و عملگردد ، را از نظر تکوین و تکامل پیموده است تا در مرز انتخاب و اراده و عملگردد ، توانسته است "نفس" خویش را شکل دهد و از آن ، جنت و یا نار بسازد . این است که ما برای درک "با معاد" باید دست به تبیین تاریخی از کیفیت تکوین و تکامل انسان بزنیم تا بدینوسیله در واقع مرحله "با معاد" را تبیین کرده باشیم . این تبیین تاریخی ، یکی از ظریفترین و حساسترین مسائلی است که در قرآن طرح شده و گذشته از اینکه تبیین مکتب اسلام را از انسان بیان میکند و از این طریق ، تبیین "با معاد" را نیز طرح میکند ، زمینه لازم را نیز برای شناختن و فهمیدن هر چه بهتر "در معاد" فراهم مینماید .

بنابراین ، ما در فصل بعد با بررسی این نکته ظریف و حساس در قرآن از یکسو کیفیت تکوین و تکامل انسان را تا مرز معاد ، از نظر تاریخی تبیین میکنیم ، و از سوی دیگر مرحله با معاد را از جنبه تاریخی تبیین می نمایم و از طرف سوم ، زمینه را برای درک بهتر مرحله "در معاد" فراهم میسازیم .

## فصل سوم

### تبیین با معاد

۱ - صورت تبیینی مراحل " با معاد " :

اگر بخواهیم پروسه تکوین و تکامل وجودی انسان را در رابطه با " معاد " -  
که آخرین پله‌هایی است که انسان باید طی کند تا به " در معاد " برسد -  
روشن کنیم ، این پروسه در یک عبارت مجمل و خلاصه ، اینچنین بیان میشود  
که : " انسان ، نمودار عالیترین پدیده‌ای در کل آفرینش است که از دیدگاه  
قرآن ، حرکت ( جبری ) وجودیش را از دوران " فطرت " به زندگی قطری آغاز  
میکند و سپس به " جنت " وارد میشود و در جنت ، حرکت نوی را ( جبری -  
اختیاری ) می‌آغازد و در ظل آن ، وارد " ارض " میشود و آنگاه در ارض ، حرکت  
نو خویش را بر اساس مکانیزم وجودی تازه‌اش ( فجور + تقوی ) ، همچنان ادامه  
میدهد تا بالاخره حرکتش به معاد ( " در معاد " ) که استوار بر " نثار " و  
" جنت " است منتهی میگردد . "

با توجه به این پروسه کلی میتوان پروسه حرکت جبری - اختیاری انسان را  
نیز که از درون خود " جنت " و با انتخاب " شجره ممنوعه " آغاز میشود  
اینچنین بیان کرد که انسان در این پروسه جدید ، حرکتی را از جنت می‌آغازد  
و سپس وارد " ارض " میشود و میکوشد تا در ظل تلاش و کوشش خویش در دو  
زمینه تقوی و فجور ، یا حتی بسیار متعالیتر و تکامل یافته‌تر از جنت اولیه  
بسازد و یا اینکه از آن جنت اولیه ، یک " جهنم " یا " نار "ی برای  
خود برپا کند .

پس ، پروسه کلی تکوین و تکامل وجودی انسان را میتوان شامل چهار مرحله  
مهم دانست که بترتیب عبارتند از : مرحله فطرت ، مرحله جنت اولیه ، مرحله  
ارض ، مرحله معاد ( جنت ثانویه - نار یا جهنم ) اما پیش از مرحله فطرت -

که در واقع از نظر تاریخی ، نخستین زمانی است که پای انسان بعنوان یک پدیده تازه ، به عرصه هستی گذاشته میشود . یک دوران دیگری نیز وجود داشته است که انسان ، اساساً " چیز قابل ذکری نبوده و موجودیت انسانی نداشته است اما زمینه‌ها و مقدمات پیدایش او در حال فراهم شدن بوده و وی بتدریج در حال شخصیت یافتن و انسان شدن بوده است . که ما این دوران را نیز با توجه به آیه اول سوره انسان ( هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا - آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که هیچ چیز قابل ذکری نبود ) مرحله " لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا " میگوئیم . به این ترتیب اگر چنانچه این مرحله را نیز به چهار مرحله سابق اضافه کنیم ، میتوان پروسه کلی تکوین و تکامل انسان را بترتیب شامل پنج مرحله که نشان دهنده تبیین " یا مبراد " است برای " در معاد " ، حکم تشویح را پیدا میکند و لذا ما در اینجا بمناسبت تشویح " در معاد " ، این پنج مرحله را در رابطه با آیات قرآن ، بترتیب مورد بررسی قرار میدهیم :

## ۲- مرحله اول : لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا :

در آیه اول سوره انسان سخن از روزگارانی بعیان می‌آورد که اساساً انسان موجودیت و شخصیت و ارزش وجودی انسانی نداشته است . اما از آنجا که قرآن ، از این دوران نام میبرد و بویژه با در نظر گرفتن آیات بعدی همین سوره که مراحل بعدی تکامل وجودی انسان را بیان میکند ، میتوان دریافت که در این دوران ، هر چند که انسان دارای شخصیت نبوده و اصلاً " خود " برایش مطرح نبوده است ، اما بهر حال ، شخصیت وی در حال شکل گرفتن و ساخته شدن بوده و زمینه‌ها و مقدمات لازم برای قدم گذاشتن وی به مرحله انسانی ، فراهم میشده است . آیات ۴۵ سوره نور و ۲۵ سوره بقره ، تنها آیاتی هستند که بوضوح سخن از این دوران بعیان می‌آورند و بترتیب مقدمات شکلگیری بعدی مادی و معنوی وجود انسان را بیان میدارند :

" وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ نَفْسٍ مِّن مَّاءٍ فَسَمَّيْنَهُم مِّن بَعْثِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَّن بَعْثِي عَلَى رِجْلَيْهِ وَ مِنْهُمْ مَّن بَعْثِي عَلَى أَرْبَعٍ خَلَقَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خداوند ، هر جنبه‌ای را از آب آفرید . پس دسته‌ای از ایشان بر شکم خویش ( دوریستان - خزندگان ) راه می‌روند و دسته‌ای دیگر از آنها بر دو پا راه می‌روند ( پرنندگان ) و دسته سوم از آنها ، بر چهار پا راه



اما همانگونه که در آیه مشاهده میشود، خداوند با بکار بزین "من" در هر یک از مراحل مژبور (من یعنی ) ، این حقیقت را آفرینشده که حرکت تسلسل و هر این موجودات بسوی جهان انسانها پیش میروند چرا که کاربرد "من" در قرآن ، در رابطه با پدیده فی شعور می باشد نه پدیده بی شعور . و لذا در این آیه خداوند با ظرافت خاصی ، از یکسو پای انسان را مستقیماً "بعیان نکشیده تا تکامل او مرقاً" به بعد مابقی اش خلاصه شود و از سوی دیگر ، با بکار بودن ضمیمه "من" که بجای پدیده با شعور ( انسان ) می نشیند ، بوضوح روشن ساخته است که این حرکت تکاملی زنجیروار ، بسوی جهان انسانها و یا انسان شدن با شعور شدن و کاملترین گشتن پیش می رود .

پس می بینیم که در این آیه ، خداوند سخن از دورانی بی پایان می آورد که هنوز انسان با هیئت و ترکیب کنونی اش وجود خارجی ندارد ، اما وجودش در پروسه تکامل بنابر جانوران ، در حال شکل گرفتن و ساختن شدن است و سبب تکامل مادی این جانوران ، دارد به انسان منتهی میگردد ، اما همانگونه که گفتیم در این آیه تکیه اصلی بر روی تکامل بعد مادی وجود انسان است و بنه عبارت دیگر ، این آیه ، پروسه تکوین بعد مادی وجود انسان را در مرحله "لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مُّكَوَّرًا" مشخص میکند .

اما در آیه دوم ( ۳۰ بقره ) ، همانگونه که در مقاله در حاشیه کتاب ، بتفصیل پیرامون آن سخن گفتیم ، مقدمات و زمینه های لازم برای تکوین هستند معنوی وجود او بیان شده است . که این بعد معنوی در واقع همان "خلیفه الهی" انسان است که روشنگر تکامل یافته تر بودن و جلوه او ، از سایر پدیده های آفرینش است . در این آیه کاملاً مشخص است که گرچه سایر پدیده های هستی وجود داشته اند ، خداوند هم وجود داشته است ، اما انسان هنوز بعنوان یک موجود خود آگاه ، انتخابگر ، آفریننده که خلیفه و جانشین خدا در زمین است ، وجود نداشته و چون خداوند خطاب به ملائکه ( آیه ) میگوید که من میخواهم جانشینی در زمین برای خود قرار دهم ، این حقیقت روشن میگردد که چون "قول خداوند" همان "فعل" است و سخن او ، عین عمل او میباشد ، در نتیجه این گفتار نشان دهنده این است که خداوند عملاً ، زمینه های پیدایش این جانشین را فراهم ساخته است . اما تا انتهای آیه مشاهده میکنیم که هیچ سخنی و اسمی از خود این جانشین بعیان نیست ، یعنی هنوز معلوم نیست که این جانشین چه کسی میباشد ، و این خود میرساند که

جانشین مزبور هنوز پا به مرحله هستی نگذارده اما کیفیت ترک تکاملی آفرینش  
بگونه ای است که ضرورتاً بسوی موجودیت مشخصین به سوی آفرینش می‌رود.

۳ - مرحله دوم : دوران فطرت :  
در این مرحله خداوند تعالی در آیه ۲۳ سوره

۱۱ و اما مرحله دوم ، دوران زندگی فطری انسان است که در آیه بعدی سوره  
بقوه (۳۱) بلافاصله پس از آنکه زمینه‌ها و مقدمات پیدایش خلیفه خداوند  
بیان شد ، اینگونه طرح شده است :  
"وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ  
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - و تمامی اسماء را به آدم آموخت آنگاه آنها را بپرسید ملائکه  
عرضه کرد و گفت اگر که راست می‌گوئید ، مرا از اسماء اینان بپندار خیر  
کنید " !

اولین و مهمترین نکته‌ای که در این سوره مطرح است اینکه برای اولین بار  
پس از سپری شدن دوران "لم یکن شیئا" مذکوراً ، پای انسان بیعیان می‌آید و  
از وی سخن گفته میشود \* . و لذا در این آیه ، اولین مرحله‌ای که انسان پا به  
عرصه هستی میگذارد روشن شده است . ویژگی عمده‌ای که انسان در این مرحله  
دارد ، آگاهی و علمی است که نسبت به "کل اسماء" پیدا کرده است و درست  
همین ویژگی اوست که وی را نسبت به سایر پدیده‌های هستی برتری می‌بخشد ،  
بطوریکه ملائکه بعنوان مظاهر آفرینش در پای وی به سجده می‌افتند و برتری او  
را نسبت به خود می‌پذیرند \*\* .

علمی که انسان در این مرحله می‌آموزد ، در واقع صورتهای بالقوه علم و  
آگاهی‌هایی است که در نهاد وی قرار داده میشود . یعنی انسان بر اثر طبی  
پروسه تکامل خویش ، به مرحله‌ای میرسد که بالقوه و بالاستعداد قدرت فراگیری  
و علم آموزی در وجودش پدید می‌آید . بالقوه بودن این علوم و آگاهی‌های کلی را  
(الاسماء كلها) از آنجا می‌فهمیم که در آیه دیگری (۷۸ نحل) خداوند  
میفرماید که انسان در هنگام آفرینش هیچ گونه علم و آگاهی ندارد اما چنانچه  
از همین آیه (۷۸ نحل) مستفاد میشود ، زمینه‌های بالقوه آگاهی یافتن و عالم  
شدن ، در وجود او قرار دارد :

\* - باید توجه داشت که بیان "آدم" دو آیات قرآن ، دلالت بر "شروع انسان" ندارد -

چ - ما بررسی این آیه را در "مانیفست اسلامی" (دفتر دوم) بتفصیل آورده ایم  
برای درک عمیقتر مطلب مبیاست که بررسی مزبور حتماً مطالعه شود .

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَتَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ  
الْبَصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» خداوند، شما را از شکمهای مادرانتان خارج  
ساخت در حالیکه هیچ چیزی نمی دانستید. و برای شما گوش و چشمها را  
دلهای قهار داد شاید که سپاس گذارید. .

بنابراین علمی را که خداوند به آدم می آموزد ( علم آدم الاسماء كلها ) ،  
بهبودجه نمیتوانسته بالفعل باشد ، بلکه خداوند صرفاً زمینه ها و استعدادهای  
پذیرش آگاهی و علم را در نهاد انسان قرار میدهد . و در اینجا منظور از  
خداوند ، نه یک دست غیبی است که دفعتاً " یک مشت زمینه را برآورد و در  
نهاد انسان بگذارد ! بلکه " خداوند " ، بنیانگر قوانین و سنتهای جبری حاکم  
بر آفرینش است که بی تردید در کادر قدرت و مشیت الهی عمل میکند . بنا براین  
انسان بر اساس قوانین و سنتهای جبری آفرینش ، در پروسه تکامل خویش  
بدرجه ای میرسد که زمینه های بالقوه علم آموزی و قدرت فراگیری در وجودش پدید  
می آید . و می بینیم که برخلاف عقیده افلاطون ، اینطور نیست که انسان وقتی  
که یا به عرصه هستی میگردد ، همه چیز بداند همه علمی داشته باشد ، اما بر  
سبب اثر تغییر و تحولی که در وجودش پدید آمده ، همه از یادش رفته باشد سپس  
در طول زندگی اش و در برخورد با واقعیت های مختلف ، بتدریج آنها را سپس  
در طول زندگی اش و در برخورد با واقعیت های مختلف ، بتدریج آنها را بخاطر  
بیانورد آخیر ، انسان وقتی که پدید می آید ، هیچگونه علم و آگاهی ندارد .  
(لَتَعْلَمُونَ شَيْئًا - ۷۸ نحل) بلکه صرفاً استعداد دارد ( وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ  
الْبَصَارَ ... ) .

بهر حال ، این مرحله از تکوین انسان را که قرآن برای اولین بار از وی  
سخن بیان می آورد ، مرحله زندگی فطری او مینامیم . " فطرت " مکانیزم  
پیچیده وجودی او را نسبت به " غریزه " سایر جانوران تشکیل میدهد و آنچه  
که نقطه تمایز این دو از یکدیگر و علت پیچیده تر بودن مکانیزم فطرت نسبت به  
مکانیزم غریزه است ، همان زمینه ها و استعداد های بالقوه ای است که در نهاد  
انسان پدید می آید . بنابراین ، در دوران زندگی فطری که دوران پس از "الم  
یکن شیئا" مذکور است ، انسان صاحب فطرت یا مکانیزمی نمیشود که بر اساس  
آن ، قدرت اینرا بدست می آورد که اگر در بستری درست و اصولی قرار گیرد و  
امکان فعلیت یافتن استعداد های وجودیش بنحو مطلوب ، برایش فراهم گردد  
به درک کل وجود برسد ( کل اسماء ) و بینهایت هستی و وجود را بشناسد و بفهمد :

هم خود را هم خدا را و هم طبیعت و لسان و اجتماع را ، همه را قادر است که درک کند و بشناسد . و این ویژگی بی است که تنها خاص انسان میباشد و دلیل برتری و تکامل وجودی او نسبت به دیگر پدیده های آفرینش نینو همین است .

پس باید گفت که انسان در این مرحله ، اگر چه قابل فکر است و دیگر دو مرحله " لم یکن شیئا " مذکور " بسر نمی برد ، اما هنوز خودش به ارزش وجودی خودش پی نبرده و برای خودش قابل فکر نشده است چرا که هنوز " خودآگاهی " ندارد و باید که یک پروسه ای از تکامل خویش را طی کند تا به خودآگاهی دست یابد . و اما این پروسه را در " دفتر دوم مانیفست اسلاسی " بیان داشته ایم .

نکته قابل توجه دیگر در این آیه این است که در اینجا دیگر سختی از بعد مادی وجود انسان بعین نیست بلکه تنها در رابطه با بعد معنوی و خلیفه اللہی او سخن گفته میشود . و خود این مساله حاکی از آن است که در این مرحله ( مرحله فطرت ) وجود مادی انسان دیگر شکل پیدا کرده و به کاملترین صورت خود رسیده است و لذا انسان در این مرحله ، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی قابل ذکر شده است .

نکته دیگری را نیز که در پایان بررسی دو مرحله " لم یکن شیئا مذکور " و مرحله " فطرت " میبایست عنوان کنیم این است که در آیات ۷ و ۸ و ۹ ، سوره سجده ، خداوند این دو مرحله را در رابطه با تکامل و قابل ذکر شدن بعد مادی و بعد معنوی وجود انسان ، پشت سر هم بیان میکند ، که توجه به آن ، حاکی از انسجام و بهم پیوستگی دقیق آیات قرآن است :

" الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نُسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ - او که تمام هستی را به نظام احسن و نیکو بیافرید و آفرینش انسان را از گل بیافزاید - پس نژاد او را از چکیده ای از آبی پست قرار داد - و پس از آن او را بیاراست و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد ( در حالیکه ) کمی از شما سپاس گذارید . "

آیات اول و دوم ، کیفیت تکامل بعد مادی وجود انسان را در دورانی که هنوز قابل فکر نبوده بیان میکند و در آیه سوم ، به کمال رسیدن بعد مادی

انسان را بصورت "شم سوبه - پس او را بیار ایت" بیان میکند. بلافاصله پس از آن، تکامل بعد مهبوتی وی را نیز بصورت "نخ فی من روحه - از روح خویش بر او دمید" مطرح میکند. یعنی از یکسو انسان در پروسه تکامل مادی و جودش به نهایی ترین و آراسته ترین صورت وجودی خود میرسد و از سوی دیگر، با دمیده شدن روح خدایی در وجود وی، استعدادهای بالقوه خداگونه شدن (خلیفه الهی) بر نهادش قراو می گیرد و بدنبال آن با بیان "وجعلکم السمع..." نشان میدهد که انسان از این پس استعدادهای فراگیر و کسب شناخت و آگاهی را یازد.

#### ۴ - مرحله سوم : دوران زندگی جنتی :

آنچنانکه گفتیم، ویژگیهای انسان در مرحله فطرت، این است که اولاً، مکانیزم وجودی اش از شکل "جبری" به شکل "فطری" تغییر یافته و ثانیاً او دارای استعدادهای تواناییهای بالقوه ای است که با فراهم شدن شرائط مناسب، میتوانند به فعلیت در آیند و ثالثاً اینکه انسان در این مرحله، دارای یک دینامیزم (حرکت) جبری صرف است چرا که هنوز صفات خداگونه ای اگر که بالقوه در وجودش قرار دارند اما هنوز به فعلیت در نیامده و تبلور پیدا نکرده اند و لذا او هنوز صاحب خودآگاهی و اراده و قدرت انتخاب و قدرت آفرینندگی نشده است و هنوز بر اساس سنتهای جبری آفرینش حرکت و تکامل میکند.

برای آنکه این انسان، مکانیزم وجودیش عوض شود، یعنی فطرتش از حالت بالقوه بودن خارج گشته و استعدادهای وجودیش به فعلیت در آیند، نیبایست که دینامیزمش عوض شود، یعنی حرکتش از صورت جبری به صورت جبری - اختیاری در آید. و "جنت"، مناسبترین زمینه ای است که در آنجا انسان بر مبنای تغییر دینامیزم وجودی خویش از جبری به جبری - اختیاری، مکانیزم فطری اش را بگردون میگذرد.

آنچنانکه در مقاله "در حاشیه کتاب" (آرمان مستضعفین شماره ۱۳) گفتیم، انسان تاکنون (یعنی تا پیش از ورود به جنت و نزدیک شدن به شجره منوعه) صرفاً با یک جهت مواجه بود و آنهم جهت تکاملی کل آفرینش بود که در "نهی خداوند" متجلی میگشت. اما از این پس، در جنت با یک جهت دیگر که در "امر شیطان" نمود

یافته نیز رو بر رو میگردند و برای اولین مرتبه خود را در برابر دو "جهت" متضاد می بینند که باید یکی را انتخاب کند و دیگری را تفریح تا پیش از این، وی "جبرا" در یک جهت خدایی حرکت میکرده و دارای دینامیزم جبری بود که مکانیزم فیزیکی اش نیز بر اساس آن استوار بود. اما از این پس، او با دو جهت رو بر رو میگردد که یا باید این را انتخاب کند و یا آن را "یا" "امر شیطان" را و یا "نهی خدا" را و لذا مرحله "جنت" را میبایست یک مرحله انتقالی حساب آورد که در آنجا، انسان میبایست دینامیزم سابقش را رها کند و یک دینامیزم جدید را بپذیرد تا در ظل آن، استعدادهای بالقوه وجودیش شکوفا گشته و فعلیت یابند. این نکته در سخنی که خداوند در ابتدای ورود انسان به مرحله جنت به او میگوید آشکار است.

"وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلْمَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - وگفتیم ای آدم، تو و همسرت در این جنت ساکن شوید که در آن صورت، از ستمگران خواهید بود." (۳۵ بقره).

نکته حساسی که در این آیه وجود دارد و به بحث کنونی ما دقیقاً مربوط است، بکار بردن واژه "اسکن - ساکن شو" میباشد. می بینیم که در اینجا خداوند، انسان را به "سکون" و بی حرکتی دعوت میکند. اسکن - حرکت را رها کن و در آن زمینه ساکن شو، به سکون بپرس و حرکتی تو را در جنت آغاز کن (و کلا...)، دینامیزم تازه را در جنت از سر بگیر. "وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ... یعنی دو این جنت شما باید ساکن باشید اما نسبت به حرکت قبلی تان. و حرکت کنید، اما نسبت به زندگی جدیدتان... فکلامتبار خدا "حیث شئتما و لاتقربا ههه الشجره..."

بهر حال همینکه انسان وارد مرحله "جنت" میشود، خود را با دو سؤال مواجه می بیند یکی نهی خداوند است ( و لاتقربا ههه الشجره و به این درخت نزدیک نشوید ) . و دیگری امر شیطان ( یا آدَمُ هَلْ أَكَلْتَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلَكَ لِلْيَلِينِ - ای آدم آیا تو را به درخت جاودانی و سرورییی که زوال نیپذیرد دلالت کنم ۱۴ - ۱۲ طه ) . و هر دو سنت الله هستند. و چون انسان تا پیش از این در رابطه با "نهی خداوند" حرکت میکرد و جبرا تکامل مییافت "امر شیطان" برایش تازگی ندارد. و اصلاً لازمه و ضرورت ادامه تکامل و رشد یابندگی او این است که امر شیطان را در مقابل نهی خداوند بپذیرد. با اینسن انتخابه است که وی در واقع توسط یک سنت الله بر سنت الله دیگری غلبه

می‌یابد و راه را برای شکوفا گشتن و به فعلیت در آمدن آن " اسماء کلها " باز میکند . درست از همین زمان که او دست به انتخاب میزند و از یکسودینامیزم وجودیش از جبری به جبری - اختیاری تغییر مییابد . و از سوی دیگر ، مکانیزم فطری‌اش دگرگون گشته و به فعلیت میرسد ، مرحله " جنت " را پشت سر میگذارد و وارد مرحله " ارض " میشود . بنابراین میتوان گفت که : " جنت " ، عبارتست از یک دوران فطرت ( جدایی ) بین " فطرت " و " ارض " که انسان در ظل آن توانست با تغییر دینامیزم وجودیش بستر فعلیت یافتن استعداد های نهادی خود را فراهم سازد .

بنابراین ، باید به این نکته دقیقاً توجه داشت که در " جنت " اگر انسان صاحب فطرت است و هنوز دوران فطری زندگی خویش را میگذراند ، اما با اینحال این فطرت ، در حال تغییر یافتن و تبدیل شدن است و در نتیجه با فطرت قبلی او که در " مرحله فطرت " داشت ، تفاوت دارد . آن ، فطرتی مطلق بود ، اما این ، فطرتی در حال عوض شدن و فعلیت یافتن .

۵ - مرحله چهارم ، دوران زندگی ارضی و مرحله پنجم ، " در معاد " :

ویژگی جدیدی که انسان در مرحله جنت یکف آورد ، این بود که دارای مکانیزم وجودی شد که بر دیالکتیک استوار بود . دیالکتیکی که در رابطه با " خدا " و " شیطان " مفهوم می‌یابد . و این حرکت دیالکتیکی در واقع سلاجی بود که انسان در مرحله جنت بدست آورد تا توسط آن ، جنت را تبدیل به ارض کند . یعنی آنچنانکه انسان در ادامه روند " لم یکن مذکوراً " توانست به سلاح " علم السماء کلها " ( آگاهی و علم ) مسلح شود و این روند را پشت سر گذارد ، و به مرحله فطرت برسد . در ادامه روند فطرت ، جنت نیز توانست به سلاح " دیالکتیک " که به دینامیزم وجودی او شکل تازه ای می‌بخشد ، مسلح شود و بر وسیله آن جنت را به ارض تبدیل سازد .

و اما ، ویژگی خاصی که وی در مرحله زندگی ارضی داراست ، این است که در اینجا وی دارای " نفس "ی است که بالقوه خاصیت شکل‌پذیری و ژانده و تکامل در دو زمینه تجرد و تقوی را دارد ( و نفس و ماسزیها بیانگر ویژگی بالقوه بودن نفس - فالهمها فجورها و تقویها بیانگر زمینه های متضاد رشدی ) ، اما شکل پذیری و سیوروت ( شدن ) این نفس ، بستگی به انتخاب انسان دارد . یعنی

انسان در عین اینکه یک " وجود " است می‌تواند در دو جهت "کاملاً" متضاد سیلان یابد و شکل پیدا کند . بر خلاف سایر پدیده‌های هستی که چگونه یک " وجود " اند اما تنها در یک " جهت " می‌توانند شکل بپذیرند و تکامل یابند .

به این ترتیب انسان در مرحله " ارض " می‌تواند با انتخاب خود از " وجود " بی‌شکل و بی‌تفاوت خویش ، دو وجود بسازد . اگر که انتخاب او به جهت تقوایی و خدایی داشته باشد ، وی تبدیل به انسانی فلاح ( رستگار ) میشود و نفسش مزکی میگردد ( قدا فلاح من زکیها ) اما اگر انتخابش در کادر فجور باشد و جهت فجوری و شیطانی داشته باشد تبدیل به انسانی زیانکار " خاب " میگردد و نفسش آلوده میشود ( قَدَخَابٌ مِّنْ دُسَیْهَا ) .

همانگونه که در مقاله پراکسیس ( قسمت مربوط به معاد ) گفتیم بر همین اساس و در ظل همین دو بستر متضاد است که انسان بموازات انتخابهایی که در طول حیاتش میکند وجودش در دو جهت شکل پیدا میکند و ساخته میشود تا اینکه سرانجام در جامعه توحیدی مهدی وجودهای خاسر و صالح از همدیگر بکلی جدا میشوند و وجودهای صالح بر وجودهای خاسر غلبه می‌یابند و ادایه این سیر به قیامت یا رستاخیز نهایی می‌انجامد و انسان ، مرحله " با معاد " را پشت سر میگذارد و وارد " در معاد " میشود . در اینجا است که مرحله " ارض " هم پایان میرسد و مرحله " معاد " آغاز میگردد .

در مرحله معاد ، انسانها در رابطه با یکدیگر ، بر بستر دیالکتیکی حرکت میکنند که مکانیزم آن استوار بر " وجودیان " ( دو وجودی ) است . " ارض " که مکانیزم آن استوار بر " جهتین " ( دو جهتی ) بود . " در معاد " دیگر زمینه‌های متضاد تقوی و فجور وجود ندارد و لذا دیگر انتخاب مفهوم ندارد و دو جهتی بی‌معناست . هر وجودی در یک جهت سیر میکند و این جهت را در مرحله زندگی ارضی اش ، ( " با معاد " ) خودش برای خود ساخته است . در مرحله ارضی ، یک انسان بود با دو جهت اما در مرحله معاد ، یک انسان است با یک جهت ، هسته‌ای از انسانها جهت خدایی و تقوایی دارند و در " جنت " بسر می‌برند . و هسته‌ای دیگر ، جهت شیطانی و فجوری دارند و در " نار " بس می‌برند . آنانکه در زندگی ارضی ، ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند ، اصحاب جنت اند :

”وَأَبَیْرَ الذِّیْنِ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...“  
 (بقره ۴۵) و...

و آنانکه کفر ورزیده‌اند و به عمل خویش ، آیات خداوند را تکفیب نموده‌اند  
 اصحاب " نار " و جهنم‌اند :  
 ”وَالَّذِیْنَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ“  
 ( بقره ۳۹ )

آنچه که بعنوان بستری برای رسیدن به معاد تلقی میشود " نفس انسان " است که ابتدا دورانی را پشت سوگذار که هیچ چیز قابل ذکری نبود ( لم یکن شیئا " مذکوروا " ) ، پس از آن وارد دوران فطرت شد و استعداد های بالقوه ای را بدست آورد ( علم آدم الاسماء کلهما ) و آنگاه به جنت وارد شد و دنیا میز م خویشت را تغییر داد و استعداد های بالقوه اش را بفعلیت رساند و ماحب اراده و اختیار و انتساب شد و در دو زمینه تقوی و فجور حرکت خویشت را آغاز کرد . از این زمان بود که وارد ارض گشت و انتخاب های بیشماری را صورت داد تا اینکه در دو زمینه مزبور ، شکل گرفت و تبدیل به دو وجود شد و با پایان گرفتن زندگی ارض ، وارد معاد گشت و در آنجا دیگر نه در دو جهت بلکه در یک جهت سیر کرد که آن جهت ، یا جنتی بود و یا جهنمی .

و اینچنین است سرزمین معاد

ما در آینده در مورد " در معاد " سخن خواهیم گفت .